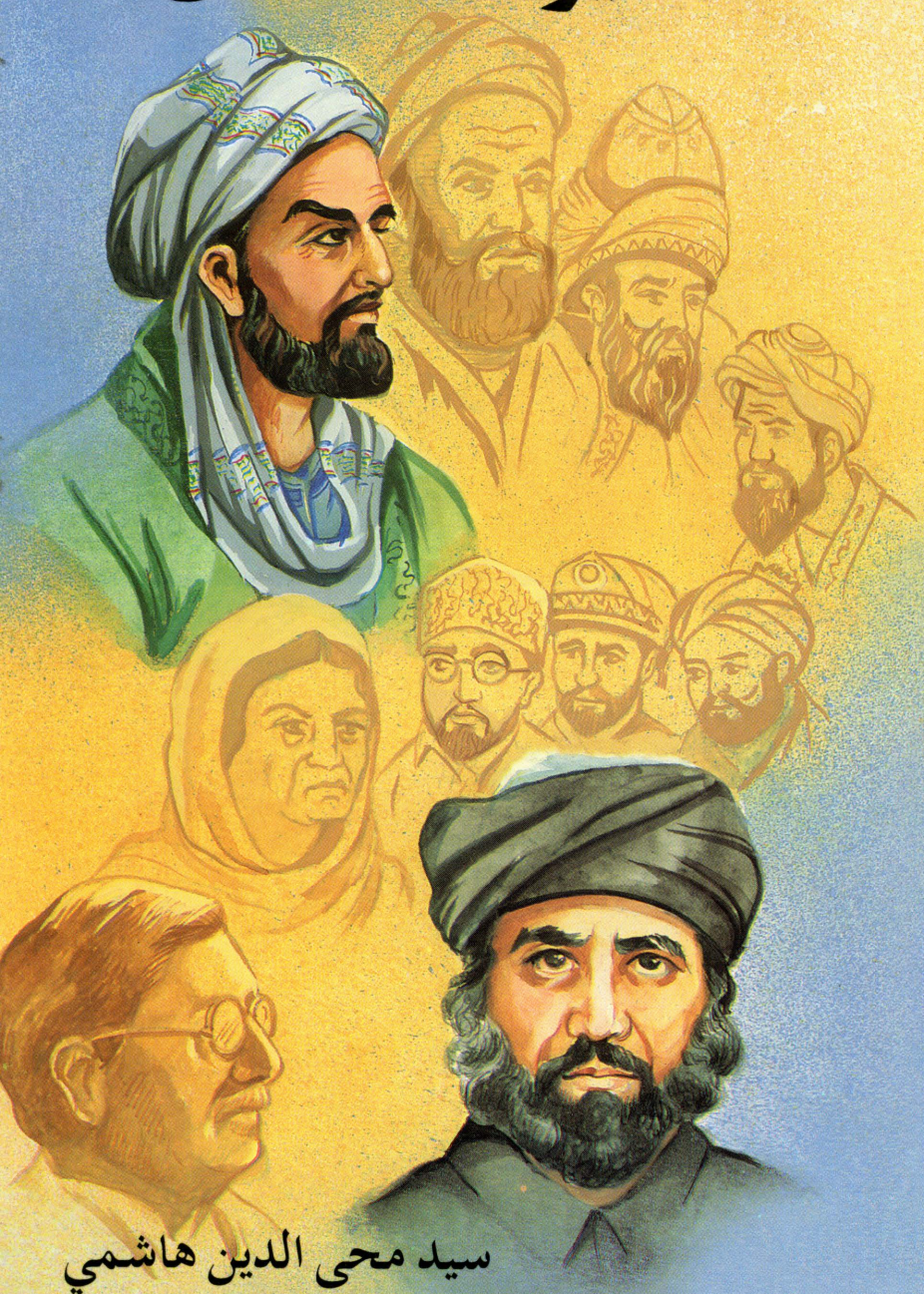


مشاهير افغانستان



سيد محي الدين هاشمي

مشاهیر افغانستان



نویسنده : سید محی الدین هاشمی

مترجم : ادبیار زرینگر

۱۳۷۸ هـ. ش / ۲۰۰۰ م

مشخصات کتاب:

- نام کتاب : مشاهیر افغانستان
نویسنده : سید محی الدین هاشمی
مترجم : ادیبیار زرینگر
ناشر : اداره کتابخانه های سیاراریک
طرح پستی : استاد حسن پاوند
چاپ و کمپوز : مرکز نشرات اسلامی صبور گل حاجی پلازه ۱۲۲
سال طبع : ۱۳۷۸ هجری شمسی - ۲۰۰۰ میلادی

این خلاء سال گذشته و سال جاری پیشنهادی به دفتر UNOCHA تقدیم کرد تا در جهت چاپ و نشر تعدادی از کتب مورد نیاز و مفید برای خوانندگان ما مساعدت مالی نمایند، که با تشکر و ابراز امتنان از مساعدت مالی آن دفتر از دو سال به اینطرف کتابخانه های سیار اریک توانسته در جهت پیشبرد پروگرام و تحقق اهداف خویش فعالیت نمایند.

به منظور کار بهتر و سیستماتیک یک هیأت مشترک نماینده گان اداره اریک و عده یی از محققان و نویسندگان انتخاب گردیدند تا آغاز به فعالیت نمایند و کتابهای مورد نیاز را که توسط مولفان و نویسنده گانی که در هر موضوع تخصص و مهارت کافی دارند تهیه نموده مراحل پلانگذاری، آماده ساختن، چاپ و انتشار آن را مشترکاً به پیش ببرند. این هیأت متشکل از همکار صمیمی افغانها خانم نانسی هیچ دوپری، سید محی الدین هاشمی، ادیباز زرینگر، محمد شکیب افضلی، محمد سلیمان و محمد رفیع است.

ما از تمام خواننده گان عزیز خویش در دهات و شهرهای مختلف کشور که از کتابخانه های ما مستفید می گردند توقع داریم که نیازها، خواستها و پرسشهای خویش را بفرستند و از تمام نویسنده گان و عالمان وطن، تقاضا میکنیم که در این راه با ما همگام گردند تا بتوانیم برای مردم خود کتب بهتر و مفیدتری را تقدیم نماییم!

با احترام

(اداره کتابخانه های سیار اریک)

فهرست

صفحه	عنوان
الف	مقدمه
۱	بخش اول: عارفان
۳	- خواجه عبدالله انصاری (رح)
۷	- شیخ متی بابا (رح)
۱۰	- مولانا جلال الدین بلخی (رح)
۱۴	- زرغونه کاکړه (رح)
۱۷	- مولانا عبدالرحمن جامی (رح)
۲۱	- شیخ بستان بریخ (رح)
۲۴	بخش دوم: علما، ادبا، مؤرخین و رسامان
۲۶	- ابن سینا بلخی
۳۲	- ابوریحان البیرونی
۳۶	- استاد کمال الدین بهزاد
۴۰	- عایشه (درانی) افغان
۴۴	- علامه سید جمال الدین افغان
۴۸	- ملا فیض محمد کاتب
۵۲	- علامه محمود طرزی
۵۷	- پروفیسور غلام محمد میمنه گی
۶۱	- علامه استاد صلاح الدین سلجوقی

عنوان

صفحه

- ۶۴ ----- استاد احمد علي كهزاد -
- ۶۹ ----- علامه پوهاند عبدالحی حبیبی -
- ۷۳ ----- استاد خليل الله خليلي -
- ۷۷ ----- بخش سوم: بزرگان، خدمتگاران و قهرمانان ملی -
- ۷۹ ----- سلطان محمود غزنوي -
- ۸۴ ----- امير عليشير نوایي -
- ۸۸ ----- نازوانا -
- ۹۱ ----- گوهر شاد بیگم -
- ۹۵ ----- زرغونه انا -
- ۹۸ ----- میرویس نیکه -
- ۱۰۴ ----- احمد شاه بابا -
- ۱۱۰ ----- امین الله خان لوگری -
- ۱۱۳ ----- عبدالوکیل خان نورستانی -

برای معرفی هر شخصیت، به آثار و کتب زیادی مراجعه نموده و با استفاده از اسناد و مدارک معتبری در نگارش زندگی نامه آنها به کار پرداخته ام. گر چه بر طبق معمول، در زمینه سال تولد، تاریخ وفات و کارکردهای دوره زندگی هر کدامی در آثار و منابع مختلف، اختلافاتی نیز دیده می شود، که من حتی الوسع تلاش ورزیدم، تا مستند به اسناد مورد تأیید، کار خویش را در این زمینه، به صورت درست شکل ببخشم.

در تدوین این مجموعه، از یکطرف محدودیت زمان و کمی اوراق کتاب و از جانب دیگر، زندگی نامه بزرگ شخصیت های شناخته شده، که در مورد حیات و کارنامه های باارج شان در سطح جهان، آثار و کتاب و مقاله های زیادی انتشار یافته و سیمینارهای علمی به سطح بین المللی تدویر گردیده، دست به هم داده و مشکل دیگری را به وجود آوردند که معرفی درست آنها در اوراق اندک، «بحری را در کوزه گنجانیدن» معنا میدهد. باید اذعان نمود که من با چنین مشکل رو به رو بودم. همچنان می باید در نگارش مطالب، معیار فکری يك خواننده عادی را در نظر گرفته و از جانبی هم، اختصار را رعایت میکردم. بدین رو، می توان گفت که این چند عامل در امر تألیف، محدودیت هایی را ایجاد نموده باشد.

این که نوشته های من، تا کدام حد، مطابق به این اهداف است مربوط به قضاوت خوانندگان می شود. اگر معرفی شخصیت های بزرگ وطن در این تألیف، بتواند اذهانی را روشن سازد و نخستین گام در شناسایی این مشاهیر برای جویندگان گردد، بنده احساس خوشی نموده، اجر خویش را دریافته ام. به همین امید.

سید محی الدین هاشمی

۱۳۸۷/۱۱/۲

۲۰۰۰/۱/۲۴

مقدمه

وطن باستانی و دیرینه ما، که تاریخ چندین هزار ساله دارد، از جمله کشورهای مدنیّت پرور جهان به شمار می آید. این سرزمین، زمانی به نام "آریانا"، بعد "خراسان" و پساتر به اسم "افغانستان" مسمی گردید که در دامان مردپرور آن طی دوره ها و سده های دور و دیرینی، شخصیت های باارج فرهنگی و فرزندان غیرتمند و قهرمانان ملی بوجود آمدند پرورش یافتند. این شخصیت ها، در طول زندگی پربار خویش، در همه ساحات حیات اجتماعی، چه در فرهنگ و دانش، چه در ادب و هنر، سیاست و حکمت، و چه در دلاوری و وطن دوستی و قهرمانی، کارنامه هایی از خود به جا گذاشته اند که نه تنها مایه افتخار کشور خویش، بلکه از سرتاسر جهان و بشریت نیز گردیده اند.

اداره کتابخانه های سیار اریک، به سلسله نشر کتابهای گونه گون، اینک زیر عنوان "مشاهیر افغانستان" از من هم خواهشی نمود، تا کتابی را تألیف نموده، خدمتی به انجام رسانده باشم. منم، این امر خیر را پذیرا شدم و با انتخاب لستی از شخصیت های علمی، ادبی، عرفانی و دیگر مشاهیر کشور، صورت ابتدایی کار را، به آنها ارایه نمودم که از جمله، (۲۷) تن برای تدوین، نگارش و تألیف، مورد تأیید قرار گرفتند. این شخصیت ها، هر کدامی در مسایل مختلف زندگی، فکری، فرهنگی و سیاسی، کارهای باارج ملی و آوازه و شهرت منطوقی و جهانی دارند. آنها مردان چند بعدی هستند که معرفی شان تنها به نامهای عارف و ادیب و حکیم، دور از انصاف میباشد. لیکن من، به خاطر آسان گیری کار، این مشاهیر را به سه بخش ذیل تقسیم نمودم:

- ۱- عرفای مشهور ۲- دانشمندان، ادبا، مؤرخین و نقاشان مشهور
- ۳- زعما، رهبران، بزرگان، خدمت کاران ملی و قهرمانان مشهور

بخش اول:

عارفان

عمیقی به عمل آورد که به نام يك عالم و عارف بزرگ مشهور گردید. در ۴۱۷ هجری قمری (۱۰۲۶ م) به منظور آموزش عالی در علوم دینی، دیدار از عرفا و بزرگان و کسب فیض از محضر آنها، به قصد نیشابور عزم سفر نمود. در این زمان، وی ۲۱ ساله بود و در آنجا، مدتی به فرا گرفتن حدیث و علوم دینی پرداخت و بار دیگر به سوی وطن عزیمت نمود. آنگاه به تدریس و سلوک و طریقت رو آورد. شیخ عمو که وی را پسر م خطاب می نمود، امور مربوط به خانقاه را برایش سپرد و خود مثل گذشته به گشت و سفر پرداخت. در سال ۴۲۲ هجری قمری یحیی بن اعمار استاد خواجه عبد الله انصاری فوت نمود که نظر به وصیت او، بر مسند علمی اش تکیه زد و به تدریس علوم دینی و عرفانی پرداخت. سپس، چندین بار سفر حج نمود و به زیارت کعبه، معظم مشرف گردید و با بسیاری از علما و فضلا دیدار به عمل آورد و از آنها کسب فیض کرده، استفاده های علمی نمود.

خواجه عبد الله انصاری به اثر علم و آگاهی و عرفانش در تمام نقاط پرآوازه گردید و به نام يك عارف و صوفی و اهل طریقت مشهور شد و علاقمندان زیادی از گوشه و کنار، بدورش جمع آمدند و از محضرش کسب فیض و استفاده معنوی میکردند.

در این زمان که غزنوی ها زمام امور را بدست داشتند، سلطان مسعود بن محمود امیر بود و خواجه عبد الله انصاری که غرقه در دریای عرفان و طریقت به بسر می برد، چندان پروایی به سیاست و حاکم و حکومت نداشت. در این فرصت برخی از حاسدین و بدبینان که شیوه معتزلی و اشعریه داشتند و مقام علمی و عرفانی خواجه برای شان گران تمام می شد در سدد سعایت و تهمت زدن بر آمدند. امیر خواجه انصار را به دربار خواست و او پس از يك سلسله گفت و شنود، سلطان را قناعت

داده خاضع ساخت، آنگاه با عزت تمام مرخصش نمودند. پس از غزنویان در وقت حکمروایی سلجوقیان بر هرات نیز، مخالفین از پا نه نشستند و یکبار دیگر دست به تهمت و بدگویی آلودند. بدین رو، زمامداران وقت خواجه عبد الله انصاری را در نزدیکی پوشنج زندانی ساختند که در ۴۳۹ هجری قمری (۱۰۴۸ م) پس از يك سال بند آزاد شد و باز هم به تدریس و تعلیم علوم دینی پرداخت. خواجه عبد الله انصاری نه تنها يك مفسر، محدث، عالم و عارف بزرگ بود، بلکه شاعر و نویسندهء توانایی هم بود. نویسندگی را از دورهء خوردسالی آغاز کرده بود و بر مبنای يك روایت، در سن ۹ سالگی به نقل و نوشتن احادیث پرداخت که به یاری حافظهء قوی خود، هزارها حدیث، اشعار دری و عربی را حفظ داشت. وی در دورهء پربار علمی خود، قلم را نیز از دست نگذاشت و تعداد زیادی آثار گونه گون به جا نهاد. آثار او به دو بخش تقسیم می شود: یکی آثار دورهء جوانی اش بوده که در پخته سالی همزانو با درس و تدریس نوشته و آثاری که شاگردانش در جریان تدریس و توضیحات وی نگاشته و به او منسوب کرده اند.

خواجه عبد الله انصاری که در آخرین دورهء حیات، بینایی چشمانش را از دست داده بود، روی يك موضوع مشخص و مهم برای شاگردانش توضیحاتی ارائه می نمود که آنها یادداشت بر میداشتند و بگونهء آثار مستقل، به جا مانده است. این داشته های گرانبها، جلوه های ارزشناکی از علم و عرفان میباشد.

علاوه بر این دو گونه آثار، برخی آثار دیگر هم وجود دارد که به نام خواجه عبد الله انصاری مشهور و منسوب به اوست. بعضی از دانشمندان صاحب نظر معترض اند که چندی از این آثار منسوب به خواجه عبد الله انصاری، مبتنی بر ضعف نگارش و دگرگونه بودن سبک، معلوم می شود

که از او نیست، لیکن به نامش چاب گردیده است.

خواجه عبد الله انصاری، آثار خود را با نثر زیبای مسجع به زبانهای عربی و دری نوشته است. وی چندین کتاب تألیف نموده که تعداد نوشته هایش به ۳۳ اثر می رسد. در این جا، چند کتاب از این عالم عارف را معرفی می نمائیم:

- ۱- تفسیر قرآن عظیم الشأن. ۲- طبقات الصوفیه.
 - ۳- منازل السایرین، ۴- صد میدان ۵- مناجات نامه یا الهی نامه
 - ۶- کتاب القواعد. ۷- شرح التعرف لمذهب التصوف ۸- مناقب الامام احمد ابن حنبل، ۹- ذم الکلام، ۱۰- مذكرات و غیره.
- این عارف، صوفی بزرگ، عالم دینی، مبلغ، مدرس، نویسنده و شاعر، در ۴۸۱ هجری قمری (۱۰۸۸م) فوت نمود و در گازرگاه هرات به خاک سپرده شد.

در پایان، قسمتی از يك مناجات وی را به طور نمونه ذکر می کنیم:

الهی عاجز و سرگردانم نه آنچه دارم دانم و نه آنچه دانم دارم.
 الهی مکش این چراغ افروخته را و مسوز این دل سوخته را.
 الهی هر که را بر اندازی، با درویشان در اندازی.
 الهی همه تویی ما هیچ. سخن اینست بر خود مپیچ.
 الهی گفتی کریم. امید بدان قماست تا کرم تو در میانست. ناامیدی حرامست.

مأخذ:

- ۱- خیرندوی عبد الله بختانی، رفیع حبیب الله: خواجه عبد الله انصاری او د ده مناجاتونه، د اطلاعاتو او کلتور وزارت، ۱۳۵۵ هجری شمسی.
- ۲- پوهاند حبیبی، طبقات الصوفیه، مقدمه، ۱۳۴۱ ه.ش
- ۳- بها تیموری، بهاء الدین، مزارات هرات، ۱۳۷۸، ص ص (۷-۳).

شیخ متی بابا (رح)

شیخ متی که به "کلات بابا" نیز مشهور است، در سال ۶۲۳ هجری قمری (۱۲۲۳م) متولد گردیده است. پدرش عباس نام داشت و به قبیله پشتون های غور یا خیل خلیل منسوب بود.

شیخ متی يك شخصیت عارف، عالم و فاضل زمانش بوده و در بین مردم، محبوبیت زیادی داشت. محبوبیت او به حدی بود، که مردم لقب "بابا" برایش داده بودند.

افغانان کسی را "بابا" خطاب می نمایند که در علم و عرفان و یا برخی از مسایل ملی و اجتماعی، به اساس خدمات چشم گیرش پذیرفته شود و همگی از نظر فکری و اخلاقی، او را منحیث رهبر و پیشوای خود قبول کنند.

در مورد این شخصیت، بر مبنای روایات، در کتابهای تاریخی، مطالب دلچسپی به نشر رسیده است.

نعمت الله هروی در کتابی که به نام "مخزن افغانی" تألیف نموده است، در مورد شیخ متی بابا می نویسد که وی زندگی خود را به ریاضت و عبادت خداوند گذشتاند که مردم از همین جهت، ارادت و اخلاص زیادی به او پیدا کردند. گروه گروه به دیدنش می شتافتند و در حلقهء

مردان او شامل می شدند تا آن که در میان مردم از شهرت و محبوبیت زیادی برخوردار گردید و به نام شخصیت صاحب کرامت شناخته شد. به همین گونه محمد هوتک، مؤلف "پته خزانه" میگوید: شیخ متی به صفت يك زاهد بزرگ، عابد، خدا دوست، عالم، روحانی و رهنمای دینی زندگی میکرد.

در مورد این عارف مشهور، روایات و قصه های زیادی از زبان مردم موجود است که بیانگر کرامات و فیوضات او می شود.

پس از مرگ شیخ متی بابا هم، در خانواده اش روشنی علم، عرفان، زهد، تقوی و روحانیت، همچنان ادامه دارد و بزرگترین علما، عرفا، نویسندگان و شعرا تجلی نموده اند که هر کدامی از آنها در زمان خود، روشنگر فرهنگ بوده و و ستایشگر حقیقت میباشند.

به طور مثال، شیخ کته (رح) یکی از اخلاف خانواده شیخ متی (رح) که در حدود ۷۵۰ هجری قمری (۱۳۵۰ م) گذشته است، به نام "لرغونی پبنتانه" يك کتاب نوشته است. همین سان، ازین خاندان، شیخ قاسم هم که به سال ۹۵۶ هجری قمری (۱۵۴۹ م) متولد گردیده است، یکی از صوفی ها و ولی مشهور زمان و مؤلف کتاب "تذکره اولیای افغان بوده و میا نعیم متی زی (۱۲۳۰ هجری قمری ۱۸۱۴ م)، يك عالم، عارف و شاعر معروف دیگری میباشد.

اخلاف وی تا هنوز هم، به نام "متی زی" یاد می شوند.

گذشته از این که شیخ هشی (رح) يك عارف، ولی، صاحب کرامات و برکات بود، یکی از شعرای معروف و قویتمند و صوفی و عارف شناخته شده نیز به شمار می رفت. زیر عنوان "دخدای مینه" کتابی هم نگاشته است که حاوی شعرهای عرفانی و مناجات می باشد.

به گفته محمد هوتک، مؤلف کتاب "پته خزانه" پس از دوره های

مرگ شیخ متی بابا نیز این کتاب بر مزار او بود و زایرین آن را برداشته مطالعه اش می نمودند. لیکن پسانتر، ناپدید گردید که تا حال مدرکی از آن در دست نبوده کاملاً نامعلوم است. شاید دست خوش حوادث زمان گردیده و یا در گوشه و جایی پنهان گردیده باشد.

این عارف، صوفی و شاعر بزرگ و مشهور، به عمر ۶۵ سالگی در ترنک وفات کرد. مقبره اش در ۵۰-۶۰ کیلومتری غرب قندهار بر فراز يك تپه که "کلات" خوانده می شود واقع بوده و به نام زیارت کلات بابا مشهور است. این مقبره، زیارتگاه اهل دل میباشد.

در این جا بخشی از پارچه شعر او را که در "پته خزانه" ثبت گردیده و بدست ما رسیده است تقدیم میداریم:

په لویو غرو هم په دښتوکې په لوی سهار په نیموشپوکې

په غاړه یرغ او په شپیلکوکې یا د ویرژلو په شپیلوکې

ټول ستاد یاد نارې سورې دي

داستا دمینی نندارې دي

جنوې زرغون که په بید یادی د برین خواته په خندادی

ترنک چې خړدی په ژرادی دا ټول اغیزد مینې ستادی

ټوله ښکلادی ستا د لاسه

ای د پاسوالو پاسه پاسه!

(الخ)

مأخذ:

۱- (پوهاند) حبیبی، عبدالحی، تاریخ ادبیات پشتو. جلد دوم، کابل ۱۳۴۲ه.ش. صص ۲۶۳ - ۲۶۸۲-

۲- محمد هوتک. پته خزانه، -سال تألیف ۱۱۴۲هجری قمری، صص ۲۳ و ۲۴

پس از سفر بغداد و ادای مناسک حج، رو به ملتیه نهاد و چهار سال در آنجا به سر برد. بعد در منطقه یی به نام لارنده رحل اقامت افکند و هفت سال را سپری نمودند. همان بود که به دعوت سلطان علاء الدین کیقباد امیر ترکیه، رهسپار قونیه مرکز آن کشور شدند. پدر مولانا، در آن دیار به تدریس علوم و عرفان پرداخت. مولانا تا آن زمان، از نزد پدر، علوم دینی و عرفانی می آموخت. پدرش که در ۶۲۸ هجری قمری (۱۲۳۰م) فوت نمود، شاگرد او سید برهان الدین محقق ترمذی که عالم مشهور و بزرگی بود، راه ترکیه پیش گرفت و مولانای بلخ تحت شعاع اندیشه او به تعلیم و آموزش ادامه داد. با بهره گیری از تفکر عالمانه محقق ترمذی، مولانا به فیوضات زیادی در کلام و حدیث و علوم دینی دست یازید. سپس سفری به شام نمود و در دمشق سکونت گزید و به تدریس علوم دینی و عرفانی پرداخت. همان بود که در زودترین زمان به نام يك عالم و عارف بزرگ در بسیاری از نقاط شهرت و محبوبیت حاصل نموده در همین جا، با شمس الدین محمد تبریزی (مشهور به شمس تبریزی) که يك شخصیت بزرگ علمی، روحانی و عرفانی بود آشنا گردید، و تفکر وی، روی اندیشه مولانا تأثیر عمیقی به جا گذاشت و اراقتندانه او را به حیث يك مرشد و رهنما قبول کرد.

در مورد علاقه و محبت راستین روحانی مولانا با او، روایات و حکایات گوناگونی موجود است. در هر صورت، مولانا نسبت به او عقیده و اخلاص بیش از حدی ابراز می نمود، که در آثار و افکار کتبی جلال الدین محمد انعکاس عمیقی یافته و با مطالعه آنها این واقعیت به روشنی دیده می شود.

مولانا جلال الدین محمد بلخی، نه تنها يك عالم بزرگ، عارف و

صاحب تفکر عالی و متعالی بود، بلکه در شعر و ادبیات هم دست توانمندی داشت. دیوان بزرگ اشعار وی که به نام مرشدش "شمس" مشهور است، تجلیات شمس تبریزی یا دیوان کبیر نامیده می شود. در این دیوان شعرهایی گرد آمده که همه نوای عشق و عرفان و تصوف بوده، رباعیات و اشعار متفرقه هم با خود همراه دارد. اثر مشهور و بی نظیر دیگرش "مثنوی معنوی" است که حاوی ۲۶۰۰۰ بیت میباشد و در شش دفتر با (افاضات) علمی، عرفانی و تصوفی نظرگیر میافتد. این کتاب، یکی از شاهکارهای بی بدیل عرفانی به شمار می آید. از آثار منشور وی کتاب "فیه ما فیه" است که در آن ارزشهای گرانبهای علمی، عرفانی و مسایل تصوفی به نظر می خورد.

آثار مولانا جلال الدین محمد بلخی، نه تنها درکشور ما و سایر کشورهای جهان و اسلام، در هر وقت و زمانی، خواننده و علاقمند دارد، بلکه به زبانهای اروپایی هم، کتابهای این ابرمرد معرفت ترجمه شده و شهرت جهانی دارد.

مولانا جلال الدین محمد بلخی در ۶۷۲ هجری قمری (۱۲۷۳م) به عمر ۶۲ سالگی در ترکیه فوت نمود و همانجا به خاک سپرده شد. در آخر، یکی از اشعارش را طور نمونه تقدیم میکنیم:

طیب درد بی درمان کدامست	رفیق راه بی پایان کدامست
چراغ عالم افروز مخلد	که نه کفر است و نه ایمان کدامست
پر از دُر است بحر لامکانی	در ونش گوهر انسان کدامست
غلامانند اشیا را قبا ها	میان بندگان سلطان کدامست
یکی جزو جهان خود بی مرض نیست	طیب عشق را دکان کدامست

خرد عاجز شد اندر فکر عاجز که سرکش کیست و سرگردان کدامست
 بت موزون به بتخانه بسی جست که موزونات را میزان کدامست
 چه قبله کرده، این گفت و گورا طلب کن درس خاموشان کدامست

مأخذ:

- ۱- آریانا دایرة المعارف، جلد چهارم، ص ص ۹۷۷-۹۷۸، انجمن دایرة المعارف افغانستان، ۱۳۴۱ ه.ش
- ۲- کلیات شمس تبریزی - مقدمه، چاپ تهران
- ۳- دکتر عبد الحکیم طبیبی، سیر تصوف در افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۶ ه.ش، ص ۱۴۱

زرغونه کاکره (رح)

این زن بزرگوار، اصلاً باشنده پنجوایی قندهار بوده، دختر ملا دین محمد کاکر میباشد. سال تولد وی بین سالهای ۸۷۴ هجری قمری (۱۴۶۹م) و یا ۸۷۰ هجری قمری (۱۴۶۵م) تخمین شده است. تعلیمات ابتدایی را در زمینه علوم دینی و نظم و نثر نزد پدر آموخت. سپس، به اساس ذوق مفرط رو به مطالعه کتابهای دینی، ادبی، هنری نموده، از علم و عرفان، فصاحت و بلاغت و خطاطی بهره های وافری برداشت. بعد در عقد نکاح سعد الله خان نوروزی در آمد.

وی، زن نهایت عالم و فاضلی بود. زمان زیادی را با ریاضت، عبادت و مطالعه و نویسندگی گذشتاند. در محیط زندگی و میان همعصران خود به علم و فضیلت مشهور بود.

گفته می شود که این زن، در سال ۹۰۳ هجری قمری (۱۴۹۷م) "بوستان" کتاب مشهور شیخ مصلح الدین سعدی (رح) را (۶۹۰ یا ۶۹۱ ه.ش - وفات) به زبان پشتو ترجمه کرد.

محمد هوتک مؤلف "پته خزانه" میگوید: پدر من کتاب ترجمه پشتوی بوستان زرغونه کاکر را که به خط زیبای او نگاشته شده در سال

۱۱۰۲ هجری قمری (۱۶۹۰م) دیده و خوانده بود.

مؤلف "پته خزانه" گذشته از ستایش در مورد علم، فضیلت و اخلاق این زن نام آور از خط زیبای او هم یاد کرده میگوید: «زرغونه کاکر که به انواع خط ها آشنایی داشت، بسیاری از کاتبان هم خط زیبای او را سرمشق قرار داده، خطاطی می آموختند.»

وی، شاعر خوبی هم بود و اشعار زیادی سروده است. در زمان خود، به فصاحت کلام آوازه و شهرت داشت.

اشعار متفرق و دیوان شعری او تا هنوز بدست نیامده و تنها يك شعراوکه محمد هوتك در "پته خزانه" ثبت کرده است موجود میباشد و بس.

پوهاند عبد الحمی حبیبی در جلد دوم تاریخ ادبیات پشتو، در مورد زندگانی و شعر زرغونه کاکر چنین می نویسد:

«اگر ما در ادبیات پشتو يك عده شاعران را از نظر اخلاق به طور خاص شناسایی می کنیم، زرغونهء کاکر باید با بوستان شعر پشتوی خود در ردیف اول آنها قرار داشته باشد. زرغونه از نظر ما، با ترجمهء بوستان شیخ سعدی (رح) در شمار شاعران اخلاقی به حساب می آید.»

در هر صورت، زرغونه در وقت خود يك زن بزرگ عارف، عالم و فاضل و شاعر و خطاط خوبی بود.

در این جا يك پارچه شعر به جا ماندهء ترجمهء پشتوی او را، از بوستان پشتو تقدیم میکنیم:

حکایت

اوریدلی مې قصه ده
د اختر په ورځ سهار
له حمامه راوتلی
ایرې خاوري چاله بامه
مخ او سرې سو ککړ
بایزید په شکر کنبوسو
چې زه وړیم د بل اور
له ایرو به څه بد وږمه
هو، پوهانو ځان ایری کړ
څوک چې ځان ته گوري تل
لویی تل په گفتار نده
تواضع به دې سر لور کا

چې له شاتو هم خوره ده
بایزید چې و رویدار
په کوڅه کې تیریدلی
را چېه کړلې ناپامه
په ایرو په خاورو خړ
د خپل مخ په پاکیدو سو
چې په اور کې سم نسکور
یا به لږ شکوه کومه
له لوینې یې ځان پرې کړ
خدای ته نسی کړای کتل
لو خیره په کار نده
تکبر به دی تل څور کا

مأخذ:

- ۱- محمد هوتک. پته خزانه. ص ۱۹۳. (سال تألیف ۱۱۴۲ ه.ق)
- ۲- د زرغونې یاد. مجموعه، مقالات سیمینار - ۱۳۶۲ هجری شمسی.
- ۳- پوهاند عبد الحمی حبیبی. تاریخ ادبیات پشتو. جلد دوم، ص ۱۸۷-۱۸۸
سال ۱۳۴۲ ه.ش.

زادگاه خود عودت نمود. در آن فرصت، حاکمیت بدست تیموری ها بود و سلطان حسین بایقرا فرمان روائی می نمود و امیر علی شیرنوائی که شخصیت علم دوست و هنر پرور بود، مسولیت مقام وزارت او را به عهده داشت. هرات یگانه مرکز بزرگ علم و تمدن به شمار میرفت. همین که مولانا عبد الرحمن جامی به زادگاه خود برگشت، سلطان حسین بایقرا و وزیر او امیر علی شیرنوائی، مقام عالی علمی و عرفانی او را درک کرده و با علاقمندی نسبت به وی سخت ابراز ارادت و عقیده نمودند. چنانکه امیر در مجلس مولانا جامی پائین تر جا می گرفت و به گفته های او با نهایت عجز و احترام گوش میداد.

به همین ترتیب، جامی در زودترین وقت، از برکت آگاهی، معرفت، اخلاق و افکار عالی خود، طوری مشهور گردید که حتی از دورترین نقاط هم، مردم ارادتمند برای کسب فیض و درک کمال و روحانیت او، سراغش را گرفته، گردش جمع می آمدند.

علاقمندان مرکز فکری او، همیشه جستجوگر اندیشه وی بودند و مولانا عبد الرحمن جامی در این مسیر مسایلی را در زمینه های ارزشهای عالی دینی، علوم، ادبیات، فلسفه، عرفان، حکمت، تصوف و موضوعات دیگر از همین دست، ارائه می نمود که با سؤالات گوناگونی مواجه میگردید. او با سعه صدر و جبین گشاده، به پرسش کنندگان پاسخ و توضیحات دقیق و جالب و قانع کننده یی میداد. این مباحث و مناظره ها، همیشه دوام داشت.

مولانا جامی نه تنها در مسایل دینی و علوم و عرفان، تفسیر و حدیث و فقه و کلام، عالم و دانشمند بود بلکه در شعر و ادبیات هم دست داشت و شاعر و نویسنده بزرگی نیز بود که در نظم و نثر، کتابها

و آثار زیادی از او برجای مانده است.

طوری که در بعضی از اسناد کتبی دیده می شود، تعداد تألیفات وی به ۹۹ اثر می رسد که در زمینه های علوم دینی و شعب مختلف ادبی و فکری مثل، شعر، ادبیات، فنون ادبی، عروض و قافیه، موسیقی، تاریخ، اخلاق، فلسفه و مسایل دیگری از همین دست می باشد. جامی برخی از آثارش را به زبان عربی و بعضی را هم به زبان دری نوشته است. اینهم، نامهایی از برخی کتابهای او:

- ۱- دیوان اشعار ۲- شواهد النبوة ۳- بهارستان ۴- یوسف و زلیخا ۵- ارکان حج ۶- نفحات الانس من حضرات القدس ۷- سخنان خواجه پارسا ۸- تفسیر قرآن کریم ۹- مناقب جلال الدین بلخی
- ۱۰- رساله عروض ۱۱- رساله موسیقی ۱۲- اشعة اللمعات
- ۱۳- کتاب لوائح ۱۴- شرح حدیث ابوذر غفاری ۱۵- کتاب نقدالنصوص

و....

گذشته از آثار یاد شده و به جا مانده او و تشریح و بررسی آنها، چنین می توان حکم نمود، که مولانا عبد الرحمن جامی در زمان خود يك شخصیت نهایت بزرگ علمی و عرفانی، مبلغ بلند آوازه، مدرس، شاعر و نویسنده توانا و شهیری بود. وی نه تنها در زمان خود، بلکه پساتر، در دوره های بعدی نیز، با اندیشه خویش در میان مردم راه باز کرده و در زمانه های دیگری هم آثار و افکار وی جایگاه شایسته یی در دلها خواهد داشت. آثار باارزش علمی، تربیتی، اخلاقی، پند و اندرزهای سودمند وی، جاودانه پا بر جا می باشد.

مولانا عبد الرحمن جامی در ۱۷ محرم ۸۹۸ هجری قمری (۸ نوامبر ۱۴۹۲م) در شهر تاریخی هرات فوت کرد.

فرصتی که سلطان حسین بایقرا، فرمان روای وقت، از مرگ مولانا جامی آگاهی حاصل نمود، با وجود فلج پاها و بیماری شدید، با وزیر معروفش علیشیر نوایی، رو به خانه جامی نموده با تمام اکابر دولتی و شهزاده ها در مجلس تدفین او سهم گرفته، ماتم بزرگی را به راه انداختند. جنازه وی هم با احترام زیاد، در کنار قبر سعد الدین کاشغری، به خاک سپرده شد.

اینک نمونه بی از شعر وی بدست میدهیم:

ای مرغ سحر چند کنی ناله و زاری	از درد که مینالی و اندوه که داری
گرهست ترا شوق گلی خیز چو بلبل	بگذر بتماشا که گلهای بهاری
چون فاخته گرشیفتهء سرو روانی	اینجا چه کنی طرف چمن را چه گذاری
نی نی غلطم هست تراهم غم دردی	زان مه که چو گل بهر سفر بست عماری
غم نامهء هجران به پرو بال تو بستم	زنهار که آنرا بسگانش بسپاری
من نیز چوتو سوختهء داغ فراقم	خواهم که چو آنجا برسی یاد من آری
دارد بر هت دیدهء امبد که روزی	باز آئی و بروی نظر لطف گماری
گر قصهء جا می ز تو پرسد خبرش ده	کافتادز هجر تو بصد محنت و خواری

مأخذ:

- ۱- بها تیموری، بهاء الدین، مزارات و آبدات تاریخی هرات، -
ص ص ۱۵-۲۱.
- ۲- نامه های دست نویس جامی، تهیه کننده: عصام الدین، به
مقدمهء مایل هروی.
- ۳- دکتور عبد الحکیم طبیبی، سیر تصوف در افغانستان، ص ۱۶۹.

شیخ بستان بریخ (رح)

شیخ بستان بریخ در حدود سالهای میانه، قرن دهم هجری در شورواک قندهار دیده به دنیا گشود. پدرش که محمد اکرم نام داشت از قوم بریخ بوده و در زمان خود عارف و ولی بزرگی به شمار میرفت. وی از هلمند به شورواک آمده و در آنجا سکونت اختیار نموده بود. از کودکی در آموزش و پرورش فرزندش سعی و اهتمام به خرج داد. نخست، علوم دینی به او آموخت و به زهد و تقوی رهنمایی اش کرد و از فیوضات و برکات زیادی برخوردارش ساخت. شیخ بستان مانند پدر بزرگوارش به زهد و تقوا مشهور و به علم و عرفان منور گردید. در جوانی عازم هندوستان شد و در تمام شهرهای آن به سیاحت پرداخت. به ظاهر امر، تجارت می نمود، اما در حقیقت، اوضاع و احوال دنیا را بررسی میکرد و در نقاط مختلف برای دست یابی به عرفا، فضلا و بزرگان و روحانیون سفرهایی را پیش رو میگرفت، تا از برکات و فیوضات معنوی آنها بهره ور شود. از پولهایی که بدست می آورد، اندکی خود استفاده می نمود و مابقی آن را به بینوایان و از پا افتادگان انفاق می نمود.

شیخ بستان بریخ در ۹۹۸ هجری قمری که پس از یکدوره دوری و سفر، بار دیگر رو به وطن کرد و در زادگاه خود شورواک به زندگی

پرداخت، زیر عنوان "بستان اولیا"، کتابی را به تألیف و نگارش گرفت که در آن، از احوال اولیاء بزرگان و عرفاء سخنانی به میان آمده است. محمد هوتک مؤلف کتاب پته خزانه نوشته است، که پدرش محمد داؤد هوتک در شورواک این کتاب را دیده است و در آن اشعار و احوال بزرگان را مطالعه کرده و به حافظه خود سپرده بود.

شیخ بستان، یکبار دیگر نیز رو به هندوستان نموده و در آن دیار، به سیر و سلوک و سفر پرداخت. در این سفر، یکی از ارادتمندان و مریدان او نعمت الله هروی هم با وی همراه بود که در آن دوران از شیخ بستان کرامات خارق العاده یی دیده و در کتاب خود به نام "مخزن افغانی" (۱۰۲۱ هـ ۱۶۱۲ م) تذکراتی به عمل آورده است.

شیخ بستان بریخ به اساس تذکر مؤلف کتاب مخزن افغانی، یک عارف بزرگ و یک شخصیت صاحب کرامات بود که بیشترین زمانش در راه عبادت، ریاضت و تلاوت قرآن کریم صرف می شد. شاعر و نویسنده هم بود. اشعار پرسوز و گداز او که گرمی بخش دل‌های جوینده می‌باشد، به صورت جدا جدا، ثبت سفینه های شخصی گردیده است.

این عارف شاعر در ۱۰۰۲ هجری قمری، ضمن یک سفر توفانی به هندوستان در احمد آباد گجرات، به اثر مریضی اسهال، در یکی از روزهای مبارک جمعه، هنگام نماز ظهر جان به حق سپرد.

نعمت الله هروی میگوید: من که در این سفر با وی همراه بودم، تا هنگام مرگ هم، از وی کرامات به مشاهده می رسید. وی را به همانجا دفن کردیم و داشته هایش را برای خانواده اش در همان نقطه وطن سپردیم.

در این جا قسمتی از یک پارچه شعر وی را که از پته خزانه بدست

رسیده است نقل میکنیم:

اوبنکې مې خاڅې په گريوان يو وار نظر که پرما
راشه گذر که پرما

د مينې اوردې زما زړه وريت په انگار کي نا

بني تا و نار کي نا

خود به ويليريم چې مې زړه پر تامفتون کي نا

خان مې زبون کي نا

اوبنکې مې خاڅي پر گريوان يو وار نظر که پرما

راشه گذر که پرما

(الخ)

مآخذ:

- ۱- بينوا عبد الرؤف. د افغانستان نوميالي، جلد چهارم ص ص ۲۱۴-۲۱۷
- ۲- محمد هوتک، پته خزانه، ص ص ۶۳-۶۷ (سال تأليف ۱۱۴۲ هجري قمری)
- ۳- نعمت الله هروی. مخزن افغانی. ص ۲۵۰- (سال تأليف ۱۰۲۱ هجري قمری)

بخش دوم:

علماء، ادباء، مؤرخین

و

رسامان

بلکه تمام فرزانه گان و انسانیت نیز به وی می نازند.

خداوند(ج) به ابن سینا استعداد و لیاقت فوق العاده بی عنایت فرموده بود که نشانه های این نبوغ و ودیعه الهی از دوره های کودکی در چهره و جبین او به مشاهده می رسید. وی پنج ساله بود که ماموریت پدرش در منطقه «خرمشین» پایان یافت و راهی بخارا گردید. در این هنگام عبدالله تمام توجه خود را به تعلیم و تربیت و آموزش ابن سینا معطوف نمود. ابن سینا در کودکی استعداد عجیب و شگفتی برانگیزی داشت. او در سن ده سالگی قرآن عظیم الشان، علوم مروج دینی، اصول، ادبیات، صرف و نحو، لغت، معانی، بیان و غیره را آموخت. سپس در نزد محمود مساح که یکی از علمای ریاضی و طبیعی بود، ریاضی و دیگر علوم را فرا گرفت. به استادی حکیم عبدالله ناتلی، به آموزش منطق و فلسفه رو آورد و از اسمعیل زاهد، اصول فقه را فرا گرفت. پس از تحصیل علوم طبیعی، به مطالعه مسایل طبی پرداخت.

وی هفده ساله بود که در منطقه خود به صفت یکی از علمای دینی و طبیبان عالی مقام، پر آوازه و مشهور گردید و نام و شهرتش در هر گوشه و کناری، زیانزد خاص و عام شد.

زمانی که نوح بن منصور سامانی، پادشاه بخارا، مصاب به یکی از امراض گردیده بود، ابن سینا به سر وقت او رسید و با تشخیص و تداوی دقیق او، زودتر رو به بهبود نهاد و صحت یافت. وقتی نوح بن منصور سامانی متوجه این لیاقت و استعداد بی مثال ابن سینا گردید، اجازه داد که دروازه کتابخانه شاهی به روی او باز شده و مطابق به دلخواه از آن استفاده نماید.

ابن سینا به اثر ذهن و قاد و حافظه قوی خویش توانست که در اندک

ترین زمان، با ارجح ترین کتابهای آن کتابخانه را مطالعه نموده، نکات مهم و قابل توجه آنها را به اندیشه خود نگهداری نماید.

وی از سن ۲۱ سالگی تا آخرین روزهای حیات، به تألیف و تحقیق و نگارش آثار علمی خود پرداخت، هیچگاهی از مطالعه و خواندن، چشم نپوشید. اگر روزها به کار دیوانی و حکومتی می پرداخت، شبها به خوانش و بینش و تألیف و نوشتن رو می آورد. طوری به نبشتن مصروف میگردید که از نتیجه اش در زود ترین فرصت با ارجح ترین کتابی بدست می آمد.

از همین بود که اثر مشهور علمی خود «شفا» را در هجده جلد طی بیست ماه، تألیف کرد و نوشت.

این سینای بلخی پس از مرگ پدرش هم در بخارا می زیست، و به دربار نوح بن منصور سامانی بهره مند از احترام بود. پس از مرگ نوح بن منصور سامانی که زعامت سامانیان به هم خورد و آنها زیر تسلط غزنوی ها آمدند، ابن سینا عازم گرگانج شد. در آنجا که حاکمیت دولتی بدست خوارزم شاه بود، شخصیت علم دوستی به نام ابوالحسین سهیلی وزارت او را به دست داشت. این وزیر معرفت پرور از ابن سینا استقبال شایانی نموده به پادشاه معرفی اش کرد. خوارزمشاه نیز وی را به دیده قدر نگریست و حقوق ماهیانه بی برایش تعیین کرده، درراس تمام علما، منجمان، طبیبان، ادیبان و حکمای موجود در دربار قرارش داد.

زمانی که سلطان محمود غزنوی بر تمام بخارا مسلط گردید و آن را زیر نفوذ خود در آورد، به اساس نام و شهرتی که از ابن سینا به گوشش رسیده بود، خواست که وی را با دیگر حکما و دانشمندان به غزنی فراخواند، بدین رو فرستاده بی نزد خوارزمشاه روان کرد، تا او و دیگر

دانشمندان را به دربار غزنی بیاورند.

ابن سینا این دعوت را نپذیرفت و از گرگانج به سوی نیشاپور گام گذاشت و بدان دیار شتافت. وقتی که سلطان محمود از ابا ورزیدن ابن سینا به رفتن در غزنی با خبر شد، فرستاده های زیادی به هر گوشه و کنار اعزام نمود، تا وی را به حضور پادشاه برسانند. ابن سینا که از این امر در نیشاپور اطلاع حاصل نمود، آنجا را ترک کرده عازم جرجان، گردید. در جرجان، قابوس حکومت میکرد که یکی از شاهان علم دوست و هنر پرور بود. ابن سینا در این شهر برای گذران زندگی دست به شغل طبابت زد که در زود ترین فرصت شهرت و آوازه اش همه جاگیر شد. چون نوبت به جستجوی وی، در اینجا رسید، به شهر «ری» عزیمت نمود و از آنجا به همدان رفت که شمس الدوله امیرش بود. در «ری» شمس الدوله مریض بود و ابن سینا به تداوی او پرداخت که کاملاً شفا یافت. این امر که مایه خوشی او گردیده بود به ابن سینا مقام وزارت را سپرد. در همین وقت، به اساس خواهش شاگرد خود ابو عبیدالله کتابهای «الشفاء» و «القانون» را که شهرت جهانی دارند و به زبانهای زیادی ترجمه شده اند، تألیف نمود.

پس از مرگ شمس الدوله، پسرش تاج الدوله نیز که به پادشاهی رسید، به ابن سینا مقام وزارت داد، لیکن وی نپذیرفت. پادشاه وی را چهار ماه در قلعه «بران» زندانی نمود که در این دوره قسمت باقی ماندهء کتاب «شفاء» را نوشت و کتاب هدایه و رساله «حی بن یقظان» را تألیف نمود.

پس از تاج الدوله، زمانی که علاء الدوله زمام حاکمیت را بدست گرفت ابن سینا در آن دربار به مقام بزرگی رسید.

شبهای جمعه، تمام مشاورین را به دربار جمع می نمود تا مباحثه و مناظره یی در میان آمده باشد. در آن جمع ابن سینا مسأله یی را طرح نموده مناظره یی به عمل می آورد که همه در ضمن بحث به دقت، گفته های وی را مورد توجه قرار میدادند. در آن هنگام اگر سوالاتی واقع میگردد، بی درنگ در اندکترین لحظه جواب همه را دقیقانه به آسان ترین طریق توضیح می نمود.

یکی از روزها که ابو منصور در محضر علاء الدوله نشسته بود و ابن سینا هم حضور داشت، بحثی در مورد لغات زبان عربی در گرفت. ابن سینا در آن محفل معلوماتی در زمینه ارایه نمود. ابو منصور به او گفت: این يك امر مسلم است که در فلسفه و حکمت، به حدی معلومات داری که هیچ کس دیگری از آن بر خوردار نیست. اما در مورد زبان و لغت عربی سندی از آگاهی خود بدست نیامده است. این سخن، احساسات ابن سینا را جریحه دار ساخت و برایش خیلی گران تمام شد. از همان فرصت در صدد آموزش تازه بر آمد و در اندکترین زمان، معلومات انبوهی حاصل نمود. پس از گذشت مدت محدودی، سه جلد کتاب در زمینه های زبان و لغت عربی نوشت و به پیشگاه امیر تقدیم نمود. هنگامی که ابو منصور این کتابها را دید و مطالعه کرد، به حیرت افتید که چگونه توانسته بدون مراجعه به جایی، شهری و دیاری، این همه معلومات زیاد را در وقت کم حاصل نموده و از نتیجه اش چنین کتابهایی فراهم آورده است. آنگاه به ذکاوت، استعداد و لیاقت عالی ابن سینا آفرین نثار کرد.

ابن سینای بلخی به زبانهای ترکی و عربی، تسلط کاملی داشت و به یاری آنها آثار و اشعار زیادی نگاشته و سروده است. وی گذشته از این که يك شخصیت بزرگ دینی بوده و آثار بسیاری در تفسیر، حدیث، فقه

صرف و نحو ... دارد، فیلسوف سترگ و بی مانندی نیز می باشد که در زمان خود و دوره های بعد، همتایی نداشت. وی در زمینه های فلسفه، اخلاق و روان شناسی و خود شناسی، تألیفات زیادی نموده است. طبیب بزرگ و حکیم بلند مرتبه یی می باشد که زیر عنوان قانون و ارجوزه در بخش طبابت، کتابهای ارجناک و گرانسنگی نگاشته است. این کتابها، به زبانهای گوناگونی ترجمه شده و تا هنوز هم در دانشگاهها و مراکز طبی و تعلیمی کشورهای جهان، تدریس می شود.

خلاصه آن که این دانشمند همه چیزدان، در هر قسمتی از آگاهی های زندگی با آزمون فکر و قلم، آثار بی بدیلی به میان آورده که مولف کتاب «د افغانستان نومیالی» ضمن فهرستی از کتابهای او تألیفات و ترجمه هایش را (۱۹۵۴) جلد اثر وانمود میکند. این دانشمند و فیلسوف عالیمقام وطن، روز اول رمضان سال ۱۳۲۸ هـ ق (۱۳۷۰ م) به اثر مرضی صرع در شهر همدان دیده از جهان فرو بست و همانجا به خاک سپرده شد. میگردند هنگامیکه آخرین نفسهایش را می کشید و با زندگی وداع می نمود، این بیت را زیر لب تکرار میکرد:

فوت و لیس لنا حاصل سوی علمنا انه ما علم

یعنی: میمیریم و حاصل زندگی چیزی نیست جز این که: معلومان میشوند که میدانیم که هیچ نمیدانیم.

ماخذ:

- ۱- عبدالرزق بینوا، د افغانستان نومیالی، جلد اول ص ص ۱۱۳ - ۱۳۷.
- ۲- پوهاند رشاد، مخارج الحروف تألیف ابن سینا، (مقدمه) ص ص ۵ - ۶.
- ۳- مهرداد مهرین، رازنبوع، راه دشوار کامیابی. ص ص ۳۷ - ۳۹.

امیر شمس المعالی قابوس، به نام و شهرت او آشنا بود، مورد تکریم قرار گرفته به دربار خواسته شد و مقام عالی را بدو سپردند. البیرونی، کتاب معروف خود «آثار الباقیه» را در همانجا تألیف کرده به نام آن امیر تقدیم نمود.

با وجود آن که شمس المعالی یک پادشاه علم دوست بود، آدم ظالمی هم بود. به همین علت البیرونی نتوانست با او توافق کند و ناگزیر روانه خوارزم گردید.

در آنجا، زیر عنوان «مسامر خوارزم» تاریخ منطقه خود را نوشت. وقتی که سلطان محمود غزنوی خوارزم را متصرف گردید و جزو قلمرو غزنی ساخت، البیرونی را با عده بی از دیگر دانشمندان و علما به غزنه طلبید و در دربار جای داد، که به زود ترین فرصت در اثر آگاهی وافرش بوسیله سلطان محمود، مقامات بلندی را کمایی نمود. سلطان در اکثر مسایل دولتی با وی مشورت می نمود و آن را به کار می بست. البیرونی که عالم علوم طبیعی، نجوم و ریاضی بود وقت خویش را همیشه مصروف در تحقیق، ریسرچ و مطالعه می نمود. شهرت و آوازه علمی او در تمام شهرها پخش گردید. وی در نجوم پیشگونی های جالبی میکرد که تمام آن نتایج ثابت میدادند. ضمن یک روایت تاریخی نوشته شده است که: «یکی از روزها سلطان محمود غزنوی که در باغ پیروزی بود از ابوریحان بیرونی پرسید تا بر مبنای علم نجوم بگوید که از کدام یکی از چهار دروازه این باغ بیرون خواهد شد. البیرونی پس از اندکی فکر، چند کلمه بی روی کاغذی یاد داشت نمود و در زیر بالشت جا به جا ساخت. پس از آن سلطان محمود امر کرد تا بیل و کدالی حاضر نموده گوشه بی از دیوار شرقی را ویران نمایند، تا وی از آنجا بیرون شود. سپس

کاغذی را که البیرونی در آن یاد داشت نموده بود خواست. دید که نوشته است: سلطان از هیچ يك از این دروازه ها بیرون نمی شود، بلکه با ویران کردن دیوار شرقی از باغ خارج خواهد شد. سلطان با تحیر از این پیش بینی حکم کرد که وی را از فراز بامی به زیر افکند. در این هنگام حسن میمندی وزیر دربار غزنوی، هنری به کار برده امر کرد تا جالی یی آماده سازند، که موقع به زیر افتیدن از گزند مرگ نجات بیابد، پس از این ماجرا چند روزی البیرونی، از نظر سلطان مخفی بود، تا قهر وی فرونشیند و حکیم با مصونیت بگذراند.

زمانی که سلطان آرامش خویش را باز یافت و از زنده بودن البیرونی اطلاع یافت خوشنود گردید. وی را خواسته پرسید: آیا از بام به زیر افتیدن را هم میدانستی. حکیم تقاضا کرد تا یاد داشتهای همان روز وی را حاضر نمایند که سلطان مطالعه اش کند. وقتی که محمود غزنوی مطالعه کرد، دید این پیشبینی هم به صورت عینی در نظر گرفته شده است، بر افروخته شد و امر نمود زندانی اش نمایند. تا اینکه پس از چندماه بر اساس کوشش و خواهش حسن میمندی، از بندرها گردید. به همین گونه چه بسا رویدادهای علمیی که همه بیانگر آگاهی و دانش کم نظیر او در آن زمان بود، ثبت اوراق تاریخ گردیده است.

ابوریحان البیرونی در سفر هندوستان، همگام با لشکر غزنوی همراه سلطان محمود بود. در آنجا زبان سنسکریت را آموخت و با اقوام، مذاهب و نژاد و عقاید گوناگون آشنایی حاصل نمود و تحقیقات با ارجی به عمل آورد. نتیجه این مسافرت بوجود آمدن کتاب ارجناک «تحقیق ماللهند» بود که در آن دیار به نگارش در آورد و یا خود به غزنی برد.

پس از مرگ سلطان محمود، البیرونی در دوره های امارت سلطان مسعود و سلطان مودود، پسران محمود نیز مورد حرمت و اکرام بود

و مقامات خوبی به وی سپرده شده بود. کتاب «قانون مسعودی» را در زمان زعامت مسعود بن محمود نوشت. و «الجواهر فی الجواهر» یا «الجواهر فی معرفة الجواهر» را در دوره امارت برادر او، مودود نگاشت و کتاب «الدستور» خود را به نام آن امیر تقدیم نمود.

البیرونی علاوه از زبانهای فارسی، دری، سغدی و خوارزمی، زبانهای عربی، عبرانی، سریانی و سنسکریت را هم میدانست. در بسیاری از علوم و حکمت مثل طبیعیات، مابعد الطبیعه، منطق، ریاضی، طب، نجوم، باستان شناسی، تاریخ، معدن شناسی، مذهب شناسی و جغرافیا مطالعه و شناخت داشت. همین سان در مطالعات نباتات، حیوانات، مسایل طبقات الارضی نیز خیلی یا بهره بود که در تمامی این بخشها، کتابهای زیادی تألیف نموده است. مؤلف کتاب د افغانستان نومیالی در تألیف خود، از ۱۹۵ کتاب وی نام برده است. از مطالعه آثار او چنین بر می آید که البیرونی، دریایی از علم بوده و با اخلاق عالی و حق شناسانه، خویش از هرگونه تعصبات پاک میزیست. برخی از آثار او به زبانهای مشهور جهان نیز ترجمه گردیده و شهرت بین المللی دارند.

این عالم، دانشمند و منجم بزرگ، شام روز جمعه دوم رجب (۴۴۰ هجری قمری) (۱۱ دسمبر ۱۰۴۸ م) در شهر غزنی چشم از جهان پوشید و همان جا به خاک سپرده شد.

مآخذ:

- ۱- عبدالرؤف بینوا. د افغانستان نومیالی، جلد اول ص ص ۳۵۷-۳۷۳
- ۲- دانشمند پیش آهنگ ابوریحان البیرونی، شرعی جوزجانی.
- ۳- ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، چاپ تهران، ۱۳۷۱ ه. ش.

کمال الدین بهزاد

استاد کمال الدین بهزاد، یکی از هنرمندان، رسامان و نقاشان بزرگ کشور ماست. سال تولد وی در برخی از کتابها ۸۵۴ هجری قمری (۱۴۵۰م) و بعضی جاها هم ۸۴۴ ه.ق (۱۴۴۰م) به نگارش آمده است. در مورد زندگی ابتدایی او، معلومات دقیقی بدست نیست. طوری که مؤلف "گلستان هنر" قاضی احمد قمی می نگارد، در شهر هرات چشم بدنیا گشوده است و پدر و مادرش در اوان خوردسالی وی، دیده از جهان پوشیده اند. او در خانواده و زیر نظر استاد میرک کتابدار سلطان حسین بایقرا که در زمان خود رسام و نقاش بزرگی هم بود به کمال رشد و آموزش رسید. هنر رسامی و نقاشی را نیز از استاد میرک آموخت و مدتی هم، نزد پیر سید احمد تبریزی که در این رشته هنر مند خوبی بود، به شاگردی پرداخت. بعد به دربار سلطان حسین بایقرا راه یافت و از نوازش و حرمت گزاری وزیر دانشمند و هنر دوست او امیر علی شیرنوازی بهره مند گردید و قدر و عزت درخوری نصیبش شد. همان بود که به اثر استعداد خارق العاده خود، در زودترین فرصت، آوازه و شهرت بی نظیری کمایی نمود. وی یکی از استادان به نام شد که در نقاشی با ایجادسبک نوینی دیگر همتایی نداشت.

سپس، به همراهی دیگر اساتید و هنرمندان رسامی، نقاشی و مینیاتوری مثل خواجه غیاث الدین هروی، سلطان ابراهیم میرزا هروی، امیر شاهی سبزواری، میرک هروی، بالجهد هروی، سلطان علی، سلطان محمد خندان و برخی دیگر، يك آکادمی و مرکز بزرگ هنرهای تجسمی بوجود آوردند که در هنرهای رسامی، نقاشی، خطاطی و مینیاتوری به اوج انکشاف و آوازه رسید.

پس از مرگ سلطان حسین بایقرا (۹۱۲ هـ.ق - ۱۵۰۶ م) که میان فرزندان او بدیع الزمان و مظفر الدین حسین بر سر بدست آوردن تاج و تخت جنگ و اختلاف به میان آمد، فعالیت های این اکادمی و مرکز هنری نیز به هم خورد و پاشان گردید. با آنهم، استاد بهزاد کارهای هنری اش را همچنان ادامه میداد تا این که محمد خان شیبانی ازبک، به هرات حمله نمود، و این شهر را متصرف شد. گرچه محمد خان شیبانی علاقمند به هنر نبود با آن هم استاد بهزاد و کارهای با ارج او را به دیدهء قدر می نگریست، لیکن این فرصت نیز دیری نپایید و به تاریخ (۹۱۶ هجری قمری) شاه اسمعیل صفوی به هرات حمله نمود و با از بین بردن شیبانی ها هرات را به تصرف خود در آورد. وی استاد بهزاد و یکتعداد استادان هنر و فنون مختلف دیگر را به شهر تبریز فرستاد و آنها را به کارهای مورد نیازش گماشت. در این سلسله، به استاد بهزاد مسوولیت کارهای کتابخانهء سلطنتی را سپرد و پسر خود شاه طهماسب را شاگرد او ساخت.

سبک هنری بهزاد، در آنجا هم علاقمندان و پیروان زیادی پیدا کرد و در میان تمامی هنر دوستان عام گردید. استاد بهزاد تا دورهء محاسن سپیدی به تبریز بود و کارهای هنری خود را ادامه میداد. شاه اسمعیل،

بر اساس يك فرمان رسمی مسوولیت مسایل هنر و رهبری کارهای کتابخانه، پادشاهی را بدو واگذار گردید.

پس از مرگ شاه اسمعیل (۹۳۰ ه.ق) که شاه طهماسب پادشاه شد، استاد بهزاد با قدردانی زیادی بر جای بود و مقام قبلی اش در دربار محفوظ ماند. از همانجا شاگردان زیادی را تربیت نمود و نام و آوازه هنرش جهانگیر شد. وی که در هنر رسامی، نقاشی و مینیاتوری سبک بخصوصی دارد، تا هنوز هم از شیوهء کارش پیروی می شود.

سبک استاد بهزاد خصوصیات خودش را دارد که برخی از آن چنین است:

- ۱- دقت و تعمق زیاد در ساختن تصویر و بکار بردن خطوط به صورت درست.
- ۲- بکار بردن رنگها و ترکیب آن به طور حیرت برانگیزی در چهره، قیافه و حالات اشخاص در تصویر.
- ۳- فهم ریزه کاری ها، اشارات و نمودارهایی که در تصویر به کاررفته است.
- ۴- آوردن ظرافت و زیبایی در سبزه، گلها، مناظر، روشنی و آفتاب روی تصاویر.
- ۵- توافق دادن رنگهای گوناگون با همدیگر، مثل سرمه یی، سبز، فیروزه یی، سرخ، زیتونی، تیره، قهوه یی، زرد و سپید و جلوه هایی دیگر از همین دست.
- ۶- به جای شکل مغلی، آوردن چهرهء خراسانی که با این عمل مکتب هنری هرات را از زیر نفوذ مکتب چینی آزاد ساخت و کاملاً رنگ وطنی بدان بخشید و امثال آن....

نمونه هایی از آثار هنری استاد بهزاد، تا هنوز هم در موزیم های مختلف کشورهای جهان و برخی از خانه ها موجود است که همه آن از مقام والای هنری بهره ور میباشد.

طوری که میگویند، استاد بهزاد، در آخرین روزگاران زندگی (۹۴۲ هجری قمری) به خاطر تجدید دیدار با خواهرزاده خود رستم علی، روانه زادگاه اصلی اش هرات شد. اما یک ماه قبل از عزیمت وی به سوی هرات، خواهرزاده او وفات نموده بود و از این دیدار محروم گردید. استاد بهزاد نیز، پس از گذشت مدتی در هرات مریض شد و در زادگاه آبایی خود جان سپرد. قبر وی در کنار گور خواهرزاده اش به دامنه کوه مختیار می باشد.

مآخذ:

- ۱- عبد الرؤف بینوا، د افغانستان نومیالی، جلد چهارم، ۱۳۶۴ ه.ش، ص ۳۱۵-۳۳۵.
- ۲- داکتر محمد افضل بنوال، مکتب بهزاد - ۱۳۵۹ ه.ش.

عایشهء (درانی) افغان

عایشهء افغان که به عایشهء درانی هم مشهور است، از جملهء زنان نامدار کشور ما محسوب می شود. در زمان زعامت تیمور شاه درانی به شهر کابل می زیست. وی دختر یعقوب علی خان بارکزی است که در زمان حاکمیت درانی ها، توپچی باشی قوای عسکری و شخص علم دوستی بوده است. از آوان کودکی، دخترش را زیر مراقبت گرفته، علوم متداول دینی، صرف و نحو، آثار نظم و نثر و ادبی را بدو آموختانده، تا آنکه يك زن عالم، فاضل، با تدبیر و دارای اخلاق بلند بار آمد. تمام ارکان دولتی و به صورت اخص، تیمور شاه درانی زعیم وقت، خیلی به وی احترام می گذاشتند.

این زن، گذشته از فهم علوم دینی و ادبی شاعر خوبی هم بود. از سن بیست سالگی رو به شعر نموده و شاعری را آغاز نمود و تا آخرین دقایق حیات همراه با ذوق عالی در این طریق گام می نهاد.

می گویند، عایشه درانی، نخستین فرد از اولین شعر خود را که سرود، آنرا به حضور تیمور شاه درانی قرائت نمود. آن بیت چنین است:

شفق را لاله گون دیدم نماز شام در گردون
مگر خورشید را کشته، که دارد دامن پر خون

این زن شاعر و ادیب يك ديوان شعر هم دارد که در سال ۱۲۳۲ هجری قمری (۱۸۱۶م) جمع آوری کرده و ۷۳ سال بعد، شخصاً امیر عبد الرحمن خان در دورهء حکومت خود، با مراقبت خاصی امر چاپش را داد. بدین رو، مبتنی بر هدایت امیر در سال ۱۳۰۵ هجری قمری (۱۸۸۷م) احمد جان خان الکوزی در مطبعهء کابل، اهتمام چاپ آنرا به عهده گرفت.

با مطالعهء این دیوان، مقام علمی و ادبی و رویدادهای زندگی عایشهء افغان را میتوان کم و بیش مورد بررسی قرار داد. این دیوان در دو قسمت میباشد. بخش نخست، بیانگر دورهء جوانی و زندگی خوش شاعرانه اش بوده که شبها و روزها را با خوشحالی، خوشبینی و امید و احساسات پسر برده و ارانه نموده است.

لیکن با درد و با دریغ، این همه خوشی و خوشبینی، دیری نپایید و روزگاران فراق و هجر و اندوه و غم و ناشادمانگی های گرانی، به سراغش آمد و دنیای روشنش را مبدل به تیرگی ساخت. طوری که معلوم می شود، این همه اندوه، پس از کشته شدن پسرش در خانهء جان او راه باز کرد و حیاتش را دگرگونه ساخت. این گونه اندوه، جبران پذیر نبوده و تمام حیات را تا پای جان به ماتم می کشد.

بدین رو، معلوم می شود که عایشهء افغان پسری داشت به نام فیض طلب. او نیز، مثل پدر بزرگش یعقوب علی خان، در قوای نظامی مصروف به خدمات مسلک توپچی بود. این جوان که بیست و پنج سال عمر بیش نداشت، در دورهء پادشاهی شاه محمود، با وزیر فتح خان در جنگ کشمیر شرکت نمود و شهید شد. این داغی بود که جاودانه در قلب عایشهء افغان به جا ماند.

دومین بخش شعرهای عایشه افغان، از همین چشمه سار آب می خورد و در تمامیت، مرثیه هایی است از مرگ فرزندش و ناگواری های دردآلود زندگی او که سر تا به پا، شکایت ها و حکایت هایی از اندوه می باشد. اشعار این دوره شاعر (شکر گنج) نام دارد.

گذشته از این، دیوان اشعار او، به صورت عموم از نظر شکل و معنا، آراسته با صنایع لفظی و معنوی و نمودارهای عالی ادبی، عرفانی، تصوفی و اخلاقی بوده که با جلوه های رنگین و زیبا، بیان گردیده است. در برخی جاها، از شعرای مشهور زبان دری نیز مثل حافظ، سعدی، عطار، مولانا جلال الدین محمد بلخی یاد نموده و شعرهایی از آنها را تضمین کرده است؛ که این خود، قوت فکری، مطالعات دقیق ادبی و تفکر سالم شاعرانه او را می نمایاند.

عبد الرؤف بینوا مؤلف کتاب "دپشتنی میرمنی"، به طور یقینی، زندگی عایشه افغان را تا سال ۱۲۳۲ هجری قمری (۱۸۱۶م) وانمود میکند که دیوان خویش را در همین سال تکمیل کرده، به قلم خود خطاطی نموده است. مؤلف کتاب "زنان سخنسرا در پویه ادب دری" می نویسد که عایشه افغان سه سال پس از جمع آوری اشعار دیوانش در ۱۲۳۵ هجری قمری (۱۸۱۹م) وفات کرد.

در پایان، یک شعر را که به گونه مرثیه، به مناسبت شهادت پسرش سروده، طور نمونه تقدیم می داریم:

مرثیه

ای دریغا کوه نور خویشتن را باختم	تاج عزت مخزن در عدن را باختم
شرو قامت، گلرخ شکر لب، عذب اللسان	شمع بزم بلبل شیرین سخن را باختم
خط به گرد عارضش چون هاله گرد مهر و ماه	زیب درانی فراز انجمن را باختم

نور چشم و قوت دل راحت روح و روان
 داد و بیداد از جفای چرخ و جور روزگار
 یوسف ثانی غزال سیمتن را باختم
 خاتم لعل بدخشان و ین را باختم
 صفدر میدان امیر صف شکن را باختم
 مخلص هر چار یار و پنج تن را باختم
 «عایشه» از هجر دارد داغ بر دل لاله سان

مآخذ:

- ۱- بینوا عبد الرؤف، پښتنې میړمنې، پښتو ټولنه، ۱۳۲۲ هجری شمسی، صص ۱۰۶-۱۰۲.
- ۲- عطا، زنان سخنسرا در پویده ادب دری، صص ۵۵-۶۵، ۱۳۶۵ ه.ش.

زیارت مکه، معظمه رو آورد و پس از آن بار دیگر وارد سرزمین آبابی خود افغانستان شد.

سید جمال الدین افغان، ضمن سفرهای خود به کشورهای دیگر، متوجه اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها نیز گردید و در زمینه مطالعات دقیقی به عمل آورد. آنگاه، فکری به وی دست یافت که چگونه می شود وطن خود و سایر کشورهای اسلامی را از زیر نفوذ و استعمار انگلیس نجات دهد و مردم غفلت زده جهان و به خصوص مسلمانان را از خواب پارین بیدار نماید. همان بود که فعالیت های عملی اش را آغاز کرد. در این زمان امیر محمد اعظم پسر امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان بود و سید افغان سمت مشاور دربار را داشت. چون دوره حکومت امیر محمد اعظم خیلی کوتاه بود، متعاقباً امیر شیر علی خان برای بار دوم به سلطنت رسید. طوری که گفته می شود امیر شیر علی خان به اساس تعلقات با برادر خود (محمد اعظم خان) یا مبتنی بر اشارهء زعمای برتانوی و یا هم به منظور جلوگیری از يك خطر احتمالی، سید جمال الدین افغان را وادار به ترك وطن کرد. میگویند هنگامی که سید افغان وطن را ترك می نمود، تمامی طرح و برنامه های مترقی خود را به امیر وقت سپرد.

سید جمال الدین افغان، نخست به هند رفت و مسلمانان آن دیار را بر ضد انگلیس به پایداری واداشت. چون موجودیت او برای زعمای انگلیس در آنجا غیر قابل تحمل بود، وی را وادار به بیرون رفتن از هند ساختند. بعد روانه مصر شد و چهل روز را در آن سرزمین به سر برد. در سال ۱۲۸۷ هجری قمری (۱۸۷۰م) عازم ترکیه گردید که بدانجا هم، در اثر آگاهی و نبوغ سرشارش، پر آوازه و شهیر و نام آور گردید. پس از گذشت شش ماه، مبتنی بر خواهش علی پاشا صدر اعظم ترکیه،

سیدجمال الدین افغان به صفت عضو مجلس معارف برگزیده شد. سیدجمال الدین افغان به هر جا که گام می‌گذاشت، ندای بیداری و اتحاد اسلامی را در جهان بلند می‌نمود و مردم را علیه استعمار و زور طلبی به دعوت می‌نشست. وی در کمترین زمان، از نفوذ و محبوبیت زیادی برخوردار شد و تمام حلقه های علمی بدور او جمع آمدند.

از همین جهت بود که حکام آن کشور نسبت به وی بدگمان گردیدند و سید جمال الدین افغان را وادار به بیرون شدن از ترکیه ساختند. سید جمال الدین افغان، از ترکیه عازم مصر گردید و مدت ۹ سال، در مدرسه جامع اسلامی الازهر به تدریس و به تنویر پرداخت. در سال ۱۲۹۶ هجری قمری (۱۸۷۹ م) از آنجا نیز وادار به بیرون شدن گردید و به هند سفر کرد. در هند نیز، زعمای انگلیس مجبور به خارج شدنش نمودند. از هند روانه لندن شد و بدانجا، شروع به نشر جریده یی زیر عنوان "ضیا الخافقین" نمود. از لندن به فرانسه رفت و در آن کشور به سال ۱۸۸۳ م انتشار جریده "عروة الوثقی" را بدست گرفت. این جریده که در بین مردم از شهرت زیادی برخوردار گردیده بود، حکومت فرانسه را به هراس واداشت و چون زنگ خطر، مایه ناآرامی آن شد. بدین رو، محض ۱۸ شماره از جریده "عروة الوثقی" به نشر رسید و یکبارگی فعالیت آن متوقف و مسدود شد.

در این هنگام، سید جمال الدین افغان، باز هم مجبور گردید که از فرانسه، راه ترکیه را پیش گیرد.

علاوه از این همه گشت و بازگشت به برخی از کشورهای جهان، مسافرت هایی به ایران و روسیه هم داشت.

وی در هر کشوری که سفر می کرد به اثر استعداد بی همتای خود زبان مردم آن سرزمین را در اندک وقت فرا می گرفت و با مقامات رسمی

و علمی شان داخل مباحثات علمی و سیاسی میگردید. آنگاه به سخنرانی ها می پرداخت و نوشته هایش در مطبوعات، آذین اندیشهء همگان می شد. پیروان زیادی مییافت و همه چون انگشتی دو رنگین وجود او جمع می آمدند.

خلاصه اینکه این نابغهء بی همتا و دانشمند بزرگ جهان اسلام بر اثر فشار استعمارگران جهانی، هم در وطن خود و هم در کشورهای دیگری، جای پائی یافت.

زبان و قلم وی وسیلهء بیداری مردم می شد و اندیشهء تابناکش، جهانی را از غفلت بیرون می نمود.

سید جمال الدین افغانی، این شخصیت نامدار و مرد مبارز به سال ۱۳۱۴ هجری قمری (۱۸۹۷م) در ترکیه به اثر بیماری سرطان جان به حق سپرد. بنا به روایت دیگری، يك طبیب یهودی نژاد فرانسوی روی دشمنی با اسلام، ضمن يك عملیات، با تزریق زهر شهیدش نمود.

به اساس موافقهء حکومت ترکیه، در سال ۱۳۳۲ هجری شمسی (۱۹۴۴م) تابوت سید جمال الدین افغان به افغانستان انتقال داده شد و در ساحهء پوهنتون کابل ضمن مراسم با شکوه و عظیمی به خاک سپرده شد.

مآخذ:

- ۱- عروة الوثقی، سید جمال الدین افغان، مجموعهء مقالات، ترجمهء قاضی عبید الله، ۱۳۵۵ هجری شمسی.
- ۲- قمة البیان فی تاریخ الافغان، سید جمال الدین افغان، ترجمهء محمدامین خوگیانی.
- ۳- نسب و زادگاه سید جمال الدین افغان، پوهاند عبد الحمی حبیبی ۱۳۵۵ هجری ش.
- ۴- سید جمال الدین افغان، تألیف غلام حسین موسوی عراقی، ترجمهء سرمنحق محمد اکبر معتمد ۱۳۷۰ هجری شمسی.

همین سان، مدتی در لیسهء حبیبیه نیز بصفت استاد مصدر خدمات سترگی شد.

وی تا زمان حاکمیت امان الله خان هم راه تاریخ نگاری را فرو نگذاشت و در این طریق، تا آخرین روزهای حیات، قلم از دست نداد و به نام يك عالم معروف و يك مؤرخ با شهامت، رویدادهای دو قرن تاریخ گذشتهء وطن را روشن نمود.

وی، با آن که در برخی موارد مجبور میگردید تا حقایق تاریخی را به خاطر خوشی زعمای وقت، مطابق به خواست آنها درج و ثبت نماید، لیکن از روی احساس مسؤلیت با دلاوری خاصی، واقعیت ها را با کنایه، ایما و اشاره، به صورت راستینش نیز ارایه میکرد. این امر که بیانگر قضاوت عالمانه و احساس مسؤلیت او در برابر مردم و جامعه بود، وی را مردی نام آور و با ارجی معرفی نمود و آثار تاریخی به جا مانده از او مؤید همین نکته هاست. با آن هم بیشترین کتابهای تاریخی کاتب، تا مرحلهء چاپ، بارها مزهء سانسور را چشیده اند.

فیض محمد کاتب، گذشته از این که يك عالم، تاریخ نویس، ادیب و خطاط بود، در مسایل سیاسی هم، فعالانه شرکت می جست. در "تهضت مشروطیت خواهی" که در آن زمان يك حرکت فعال سیاسی و مترقی بود با زحمت کشان زمان، به حیث عضو و کارمند آن بود.

پس از چند ماه عضویت و کارهای چشم گیر سیاسی در این نهضت، زندانی شد و در بند افتید. اما به خاطر خدماتش به دربار، جزای اعدام او بخشیده شد و از زندان نجات یافت.

فیض محمد کاتب، در تاریخ نویسی کشور مقام خاصی دارد. وی گذشته از خدمات با ارج علمی، ادبی و فرهنگی، هزارها ورق از

تاریخ دو قرن گذشته و وطن بدست داده و به نامهای مختلف ورقپاره هایی ترتیب نموده که برخی از آنها در زمانش زیور چاپ یافته و برخی دیگر، روی بعضی عوامل گونه گونه سیاسی از نشر باز مانده اند.

بحث و بررسی، روی تمام آثار و کارکردهای ارزشمند تاریخی، علمی و ملی او، در این چوکات نمی گنجد که باید، در مجموعه خاص و جداگانه ای بدان پرداخته شود.

در این جا، تنها به تذکر نامهای تألیفات چاپی و چاپ نشده وی بسنده می کنیم:

- ۱- تحفة الحبيب (در ۳ جلد، چاپ نشده).
- ۲- سراج التواریخ (در ۳ جلد، زیور چاپ یافته است).
- ۳- سراج التواریخ (بخش دوم جلد سوم، چاپ نشده).
- ۴- سراج التواریخ (جلد چهارم) تا هنوز بدست نیامده است.
- ۵- تذكرة الانقلاب (چاپ نشده).
- ۶- امان الانشا (چاپ نشده).
- ۷- امان التواریخ (جلد پنجم، چاپ نشده).
- ۸- تاریخ عصر امانیه (تا هنوز بدست نیامده است).
- ۹- فقرات شرعیه (تا هنوز بدست نیامده است).
- ۱۰- تاریخ حکمای متقدمین. (زیور چاپ یافته است).
- ۱۱- فیضی از فیوضات (چاپ نشده).

علاوه بر کتابهای یاد شده، از تعداد زیادی از مقالات او که در نشریه های آن زمان چاپ گردیده و برخی یادداشت های متفرقش که اگر همه جمع بندی گردند، چندین جلد کتاب دیگر نیز بدست می آید. همین سان، چه بسا کتابهایی که به قلم این مورخ پر آوازه، با زیبایی

خاصی، خطاطی شده است.

این عالم و مؤرخ کشور، در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی (۱۹۲۹م) هنگام حاکمیت حبیب الله کلکانی (که مشهور به بچه سقا است) همراه با يك هیأت به بهسود هزاره جات اعزام گردید تا برای وی بیعت جمع آوری نمایند. چون عبد الرحمن یکی از اعضای هیأت کشته شد و او، دوباره ناکام برگشت؛ از آن رو حکام وقت نسبت به وی بدگمان گردیده و در این قضیه دست فیض محمد کاتب را دخیل دانستند. کاتب زندانی شد و پس از لت و کوب زیاد، مصاب به بیماری گردید و در ۱۳۰۹ هجری شمسی (۱۶ رمضان ۱۳۴۹ ه.ق - ۱۹۳۰م) به شهر کابل وفات کرد.

این نکته را هم نباید از یاد برد که فیض محمد کاتب دز همان دوره و ضمن واقعاتی که گذشت کتاب "تذکره الانقلاب" را که بیانگر قیام، زعامت و حکمرانی حبیب الله کلکانی است به رشته نگارش آورد، اما در این کتاب تنها يك و نیم ماه دوره آخر حکومت حبیب الله نیامده است که شاید علت آن مریضی و یا ناراحتی های جسمانی کاتب بوده است.

مآخذ:

- ۱- یادنامه کاتب، مجموعه مقالات. ترتیب و تنظیم حسین نایل، کابل، ۱۳۶۵ ه.ش.
- ۲- مجله سراج، ارگان نشراتی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، سال اول، شماره دوم، مقاله کاظم یزدانی، ایران، ۱۳۷۳ هجری شمسی، صص ۱۹-۲۹.

ساله بود و به اثر استعداد و ذوق عالی اش در ادبیات، در محافل ادبی شهرت یافت.

در سال ۱۸۸۵، از کراچی به قصد ترکیه عثمانی، نخست در بغداد و بعداً در شام اقامت گزیدند. سپس، محمود طرزی به منظور دیدار از سید جمال الدین افغان که قبلاً در مورد نبوغ و آگاهی او از زبان پدر و استاد خود محمد اکرم هوتک سخنان باارجی شنیده بود، عازم استانبول مرکز ترکیه گردید. در آن آوان که آخرین زمان زندگی و حیات سید جمال الدین افغان بود، محمود طرزی با او دیدار نمود و از ارشادات، رهنمایی ها و مصاحبت هایش بهره وافری اندوخت. در سال ۱۸۹۸م که امیر عبدالرحمن خان بار دیگر آنها را دعوت به وطن نمود و اجازه زندگی به زادگاه شان داد، غلام محمد طرزی در مهاجرت چشم از جهان فرو بسته بود. در این زمان، محمود طرزی پس از چندین سال مهاجرت و مسافرت، باری، رو به وطن نمود و پا به افغانستان نهاد. وی ضمن مهاجرت و سفرهای متوالی اش به کشورهای خارج مطالعات عمیقی در مسایل دینی، ادبی و علوم عصری و سیاسی به عمل آورد که در بازگشت به وطن، با ارمغان ارزشمندی در زمینه های مسایل مدنی و آگاهی و شناخت نوینی با هموطنان خویش رو به رو گردید و مصدر خدمات فراموش ناشدنی شد.

در این وقت که امیر عبدالرحمن خان، زندگی را بدرود گفته بود و فرزندش امیر حبیب الله خان عوض وی بر اریکه قدرت سلطنتی تکیه زده بود محمود طرزی پیوند نزدیک و محکمی با دربار یافت. سردار نصرالله خان برادر امیر حبیب الله، با مطالعه آثار و اندیشه محمود طرزی، نسبت به وی خیلی علاقمند گردید. محمود طرزی،

بر اساس موافقت او، یکتعداد از دانشمندان رشته های مختلف را از ترکیه به افغانستان دعوت نمود. پس از آن، امیر حبیب الله، دو دختر محمود طرزی را برای زوجیت با دو پسر خود سر دار امان الله و سر دار عنایت الله خواستگار شد که بعد از ازدواج آنها، محمود طرزی بیشتر از پیش با دربار نزدیکی حاصل کرد.

وی که در دوره مهاجرت، با مطبوعات و ژورنالیزم شناخت و علاقه زیادی پیدا کرده بود، موفق گردید که در سال ۱۹۱۱م جریدهء "سراج الاخبار" را که به مدیریت مولوی عبد الرؤف نشر می شد و در سال ۱۹۰۶م به هدایت امیر حبیب الله متوقف گردیده بود، بار دیگر با کسب اجازهء نشر، فعال گرداند. این نشریه که تحت نظر و به رهبری محمود طرزی مجدداً آغاز به نشرات کرده بود، انعکاس دهندهء مسایل گرانقدر و با ارجی بود که ذهنیت جامعه را در ابعاد گونه گونه زندگی به روشنی می نشست.

در این نشریه، مسایل روز، اخبار و گزارشهای ملی و جهانی، موضوعات مختلف علمی، ادبی عرفانی و سایر داشته های فکری و فرهنگی انتشار می یافت که مایه رشد ذهنیت همگانی میگردد و مردم را در جریان مهم ترین رویدادهای زمان و زندگی قرار میداد، تا از واقعات، برخوردها و حوادث و پدیده های نو و کهن، آگاهی به هم رسانده باشند. روی همین اصل بود که بعداً محمود طرزی را پدر مطبوعات و ژورنالیزم لقب دادند.

پس از سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹ع) که امیر حبیب الله خان در کله گوش لغمان به قتل رسید و به جای او امیر امان الله خان پادشاه شد، محمود طرزی برای اشاعه و پخش و تطبیق افکار خود، زمینه مساعدی بدست

آورد. امیر امان الله خان که در اصل پیرو فکر و نظر او بود و در پرورش وی محمود طرزی دست بلندی داشت، استاد و رهبر خود را به سمت وزیر خارجه مقرر کرد و صلاحیت بیش از حدی بدو داد.

محمود طرزی، طبیعتاً يك مرد آزادی خواه، وطن دوست، ضد استعمار و یکی از مخالفین سرسخت آن بود.

او قبل از آزادی، يك عضو فعال جنبش مشروطیت نیز بود، در زمان آزادی کشور نیز در ساحه سیاست و دیپلوماسی گامهای خیلی برجسته یی نهاده بود و هم در برنامه های مترقی، علمی، فرهنگی و عمرانی دوره امانی نقش نهایت فعال داشت.

در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی (۱۹۲۲م) به اساس بعضی عوامل به حیث وزیر مختار افغانی و سرپرست محصلین در فرانسه مقرر گردید. در سال ۱۹۲۴م بار دیگر پست وزارت امور خارجه بدو محول شد و پس از يك سال روی بعضی عوامل سیاسی و مخالفت های درباری در ۱۹۲۵ع خانه نشین گردید.

علامه محمود طرزی در جنوری سال ۱۹۲۷م زیرپوشش تداوی خانم خود عازم سویس شد و در سال ۱۹۲۸م از راه ترکیه و ایران به وطن بازگشت نمود. این فرصتی بود که اغتشاشات و خانه جنگی های ضد حکومت امانی به مراحل آخرین خود رسیده بود و وضع کشور رو به ناسامانی میرفت. پس از چند هفته که امان الله خان وادار به ترك کابل گردیده، قصد قندهار نمود، محمود طرزی نیز همراه با وی عازم قندهار گردید و از آنجا رهسپار هرات شده، بوسیله طیاره به تهران رفت. پس از گذشت هفت ماه بدین شهر در سال ۱۳۰۸ ه.ش، مطابق به ۲۶ اکتوبر ۱۹۲۹م وارد شهر استانبول مرکز ترکیه گردید که تا آخرین رمق زندگی

در آنجا به نگارش خاطرات خود پرداخت.

علامه محمود طرزی، در جهت روشن ساختن اذهان عامه و پیشرفت روز افزون وطن، خدمات قابل ستایشی را به سر رساند که هیچ کسی نمی تواند از آن چشم بپوشد.

این عالم بزرگ، سیاستمدار، ژورنالیست و شاعر و نویسنده عالی مقام، چه بسا آثار با ارجی در زمانش به یادگار نهاده که همگی آنها در حد خود قابل توجه اند. بسیاری از نوشتارهای او به صورت کتاب، رساله و مقاله ها نشر گردیده که برخی از آنها چنین است:

- ۱- سیاحت نامهء سعادت ۲- سیاحت نامه سه قطعهء روی زمین،
 - ۳- از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی، ۴- روضهء حکم ۵- حقوق بین الدول، مطالعات صحیه، ۶- سیاحت به دورادور زمین، ۷- سیاحت نامهء منظوم، افغانستان (منظومهء جغرافیه) ۸- سوانح زندگی
 - ۹- پراکنده (مجموعهء اشعار) جزیرهء پنهان، ادب در فن و غیره.
- محمود طرزی در ۲۲ نوامبر سال ۱۹۳۳ م (۱۳۱۲ هـ.ش) به اثر مریضی سرطان جگر در مرکز استانبول وفات شد.

مآخذ:

- ۱- محمد ولی حلمی، دکابل نو میالی ورخپانې او جریدې، ص ص ۴۱-۴۸ سال ۱۳۶۷ هـ.ش
- ۲- محمود طرزی، نصیر سهام، ۱۳۶۷ هـ.ش
- ۳- زرین انخوژ، د افغانستان د ژورنالیزم مخکینان، ۱۳۶۷ هـ.ش

در آغاز، غلام محمد میمنگی با بسیار بی علاقگی بدین کار پرداخت، اما به اثر اخطار و تهدید امیر، ناگزیر به کارمنظم شد. آنگاه دست به آموزش زد و زیر نظر استادانی مثل استاد میر حسام الدین خان، استاد محمد عظیم خان، ملا بابا جان و جانگری یکتا از نقاشان و رسامان انگلیس که در اصل داکتر خانوادگی امیر عبدالرحمن خان بود به فراگیری دقیق در هنر نقاشی پرداخت و استعداد و لیاقتش هویدا گردید. تصاویری را که غلام محمد میمنگی از امیر عبدالرحمن خان و پسرش امیر حبیب الله خان تهیه نموده است از نظر نقاشی، آثار جالبی به شمار میروند. این تصاویر تا آخرین دوره ها نیز در موزیم ملی کابل نگهداری میگردید.

غلام محمد میمنگی نه تنها رسام و نقاش بود بلکه يك عالم و مشروطه خواه نیز به شمار می رفت و عضو فعالی در این نهضت بود. در سال ۱۳۲۵ هجری قمری (۱۹۰۷م) به خاطر مبارزات سیاسی و به جرم فعالیت در این نهضت راهی زندان نیز شد.

وی در زندان هم از هنر کناره گیری نکرد و علاقمندانه به رسامی می پرداخت. در آنجا تابلویی را از وضع رقت بار زندان و زندانیان به نقاشی گرفت که هر بیننده بی از دیدنش، لب زیر دندان می گزید. وقتی که امیر حبیب الله خان از ایجاد این اثر خبر شد و تابلو نیز به او رسید، امر کرد که غلام محمد میمنگی را پا برهنه به ارگ بخواهند. اما به اثر خواهش و تقاضای یکی از نزدیکان از زندان نجات یافت که نه تنها گنااهش عفو گردید بلکه از حبس نیز رها گردید. لیکن در خانه خود تحت نظر بود.

غلام محمد میمنگی، يك مدت زمانی در لیسهء حبیبیه هم به حیث استاد در رشتهء هنر نقاشی و رسامی اشتغال می ورزید. فرصتی که

امان الله خان به قدرت رسید، این هنرمند چیره دست را برای فراگیری آموزش عالی روانه جرمی ساخت. وی چند سال در شهر برلین برای فراگیری هنر رسامی و کارهای عملی در این رشته به سر برد، تا آن گاهی که در نقاشی و رسامی کاملاً آگاه و استاد گردید و در میان ۴۰۰ نقاش و رسام جهان مقام اول را بدست آورد، سپس، از طرف اکادمی برلین دیپلوم تخصص و لقب پروفیسوری به وی داده شد. بیشترین آثار وی در اروپا به معرض نمایش قرار گرفت که علاقمندان زیادی پیدا کرد و شهرت جهانی حاصل نمود و مقبولیت عام بدست آورد. زمانی که غلام محمد میمنگی به وطن برگشت به اساس يك پیشنهاد، مرکزی را در رشته های گونه گون هنر به نام «مکتب صنایع» پایه گذاری نمود که خود در راس آن به حیث مسؤول و استاد جا گرفت وعده زیادی از جوانان، در آنجا به آموزش و تعلیم هنر و صنایع پرداختند.

در این مرکز به اثر کوشش و تلاش خستگی ناپذیر و مداوم غلام محمد میمنگی هنر نقاشی و کارهای عملی، در نهایت اعتلا و پیشرفت بود که اغتشاش و خانه جنگی آغاز شد و به اوج رسید و در نقاط مختلف کشور، پیشرفت و ارتقاء رو به سکوت نهاد. لیکن از سر خوشبختی این دوره بیش از چند ماه نپایید و یکبار دیگر چرخ اجتماع به گردش آمد و فعالیت های مادی و معنوی، راهش را به روی مردم باز نمود. در همین مسیر، مکتب صنایع نیز مجدداً فعال گردید و شعب نقاشی و رسامی به کار افتید. سپس شعبه های مجسمه سازی و لیتوگرافی هم تأسیس شد و یکعهده از شاگردان به آموزش پرداختند که برای فراگیری بهتر این هنرها استادانی از کشورهای خارجی نیز دعوت گردیدند. همان بود که از این مکتب هنرمندان با قریحه یی در هنرهای

گونه گون تحویل جامعه شد و استعداد هایی تبارز نمودند که هر کدامی از آنها در هنر ارزش بالا مرتبتی به شمار میرود و کارهای قابل قدری نموده اند که از ارزشناکترین خدمات جاودانهء غلام محمد میمنگی محسوب می شود.

از همین بود که در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی، حکومت وقت برای او نشان درجه اول معارف را اعطا نمود و به سال ۱۳۰۷ هجری شمسی (۱۹۲۹م) به دریافت نشان درجه اول ستور توفیق حاصل کرد. غلام محمد میمنگی پس از خدمات خستگی نا پذیر هنری و فرهنگی، در ۲۸ عقرب ۱۳۱۴ هجری شمسی (۱۹۳۵م) پس از ۶۲ سال عمر با ارج و هنرمندانه به اثر فشار خون در شهر کابل چشم از دنیا فروست و در جوار مقبرهء عاشقان و عارفان (رح) به خاک سپرده شد.

به خاطر قدر شناسی از نام و خدمات هنری اش، حکومت وقت موسسه یی را به نام «سازمان هنری غلام محمد میمنگی» مسمی نمود که پسانتر مبدل به «هنرستان غلام محمد میمنگی» شد.

مآخذ:

- ۱- عبدالواسع رهرو عمرزاد، نقشی از سیما ی نقاش بزرگ غلام محمد میمنگی، کتاب فروشی آرش ۱۹۹۹ع.
- ۲- سید مسعود پوهنیار، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان، جلد اول، صص ۸۸ - ۸۹ مرکز نشراتی میوند.
- ۳- نثار و هاشمی، بیغیر - پښتو د پنځم ټولگی له پاره، صص ۸۵ دتألیف او خپرونو خانگه، ۱۳۷۶ هـ ش

(۱۹۲۷م) به صفت منشی دارالتحریر شاهی، آغاز به کار نمود و در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی (۱۹۲۹م) مدیر مطبوعاتی وزارت امور خارجه شد. در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی به حیث جنرال قنصل افغانی در دهلی مقرر گردید. در سال ۱۳۱۸ هجری شمسی (۱۹۳۹م) رئیس مستقل مطبوعات شد و در ۱۳۲۸ هجری شمسی (۱۹۴۹م) به حیث نماینده و وکیل مردم هرات در ولسی جرگه انتخاب گردید و در سال ۱۳۳۲ هجری شمسی، یکبار دیگر نیز رئیس مستقل مطبوعات شد. در سال ۱۳۳۳ هجری شمسی (۱۹۵۴م) تا سال ۱۳۴۱ هجری شمسی (۱۹۲۲م) سفیر افغانستان در مصر بود که از همین جا به تقاعد سوق داده شد.

استاد سلجوقی علاوه از زبان دری به عربی و انگلیسی نیز تسلط کامل داشت که در ترجمه آثار علمی، ادبی و فلسفی استفاده شایانی از آنها می نمود.

وی گذشته از خدمات علمی، فرهنگی، ادبی، فلسفی و ماموریت های سیاسی اش در داخل و خارج کشور، کوشش های نستوه و با ارجی نیز در راه روشن ساختن اذهان مردم و تعالی فرهنگ و معرفت به کار برده است که تمامی آنها متجلی و روشن است. او، دمی هم به غفلت نگذشتاند و تمام عمر پربارش را صرف تحقیق و تألیف و تنویر ساخت.

علامه استاد سلجوقی، این شخصیت بزرگ علم دوست و هنرپرور، انسانی نهایت حلیم، مهربان و خوش برخورد بود.

چه بسا استعداد های جوانی که با رهنمایی های عالمانه اش، رو به تعالی نهاده، به مدارج بلند علم و ادب و فرهنگ رسیدند و ذهنیت هایی از فیض اندیشه او منور گردیدند.

اگر خوب تعمق شود، در لای آثار ورجاوند او، افکار عالی، اخلاق

پاکیزه، و ذوق زیبا و احساسات عالی اش به عیان نظر گیر میافتد. استاد سلجوقی که از مقام بزرگ علمی بهره های افزون از حدی دارد، با استعداد عالی و قلم توانمند خود در راه تحقیق، منطق و استدلال فلسفی، برابر با موازین و اصول فکری، کارهای گرانقدری انجام داده است که نمایندگی از اندیشه سرشار او میکند.

وی آثار زیادی نوشته و هم از زبانهای عربی و انگلیسی ترجمه هایی نموده است که به صورت کتابهای مستقل و به گونه مقاله ها در مجلات و نشریه های معروف انتشار یافته است.

در اینجا، نمونه هایی از آثار نوشته و ترجمه اش را می آوریم:

- ۱- محمد(ص) در شیرخوارگی و خوردسالی (ترجمه از عربی به دری)
- ۲- نقد بیدل (بررسی نقد و تحلیل اشعار بیدل)
- ۳- مقدمه علم اخلاق (جلد اول و دوم)
- ۴- علم اخلاق (نیکو ماکوسی)
- ۵- افکار شاعر
- ۶- جبیره،
- ۷- نگاهی به زیبایی
- ۸- تجلی خدا(ج) در آفاق و انفس و غیره....

بزرگترین فرزند مطبوعات و دانشمند و عالم سترگ معاصر وطن، استاد علامه صلاح الدین سلجوقی، در ۱۶ جوزا سال ۱۳۴۹هجری شمسی (۱۹۷۰م) به اثر مریضی در شهر کابل جان سپرد و در شهدای صالحین به خاک سپرده شد.

مآخذ:

- ۱- ولی محمد خلنی، دکابل نومیالی ورخپانې او جریدې، وزارت اطلاعات و کلتور، صص ۱۰۶-۱۰۸ (۱۳۶۷ه.ش)
- ۲- نور الحبيب نثار و سيد محی الدین هاشمی - د شپږم ټولګۍ پښتو - دجی ټی زیډ، بیفیر د تألیف او خپرونو خانګه، صص ۷۳-۷۴، سال ۱۳۷۶ ه.ش.

خارجی و گاهی هم به تنهایی، خدمات قابل توجهی انجام می داد. در تمام نقاط کشور به دید و بازدیدهای باستان شناسانه می پرداخت و در کشورهای خارجی سفرهایی انجام می داد. در داخل وطن، آثار چندین هزار ساله تاریخی و فرهنگی را زیر مطالعه گرفت و در بخش تاریخ و فرهنگ باستانی مطالعاتی را ادامه داد و دست به نگارش زد. عضو بسیار فعال انجمن ادبی کابل بود و نوشته های تاریخی زیادی از وی در مجله "کابل" ارگان نشراتی انجمن ادبی به نشر می رسید. در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی (۱۹۳۳ م) به حیث سرکاتب در سفارت افغانستان مقیم ایتالیا مقرر گردید. در این مأموریت که مدتی ادامه یافت استاد کهزاد توانست که زبان ایتالیایی را هم بیاموزد. سپس، روی برخی از مسایل، میانه او و سفیر افغانی به هم خورد که از آن جهت ناگزیر به وطن بازگشت نمود. هنگام رسیدن به کشور، روی توطئه یی که سفیر بکار برده بود، زندانی گردید و یازده ماه در بند بود. استاد احمد علی کهزاد، مبتنی بر علاقمندی اش در تاریخ، آنجا هم بی کار ننشست و همچنان به نوشتن می پرداخت. طوری که گفته می شود جلد اول تاریخ افغانستان را روی کاغذهای باطله و غیر قابل استفاده در زندان نوشته است که نخستین مسوده آن به گونه یادگار، تا آخرین روزهای زندگی اش در کتابخانه او موجود بود.

استاد کهزاد، پس از رهایی از زندان، نخست به صفت معاون مدیر تألیف و ترجمه وزارت معارف و بعد از آن به حیث رئیس موزیم کابل مقرر گردید.

در سال ۱۳۲۱ هجری شمسی (۱۹۴۱ م) اساس تلاش دوامدار وی "انجمن تاریخ" به میان آمد که خودش به صفت رئیس گماشته شد و ۱۹

سال این مسؤولیت بزرگ را عهده دار بود، در این دوره، آثار تاریخی زیادی نوشت و علاوه بر آن به دیگران نیز زمینه را مساعد ساخت تا مطالعات با ارجی در تمامی گوشه و کنار تاریخ افغانستان نمایند. همین سان زمینه فراهم سازی اسناد و مدارک زیادی را در بخش های باستانی کشور به صورت خیلی دقیق فراهم آورد که همگی به شکل کتابها، رساله ها و نشریه های گونه گون، جوابگوی واقعیت های راستین دیرینه سرزمین ما گردیده اند.

از همین زمان بود که جای تاریخ نویسی عنعنوی را تاریخ نگاری علمی و مسلکی گرفت که افتخار آن منسوب به استاد احمد علی کهزاد است. وی نخستین مؤرخ افغانستان است که در این راه قدم گذاشت و دیگران جای پایش را تعقیب نمودند.

استاد کهزاد از سال ۱۳۴۰ هجری شمسی (۱۹۶۲ م) تا ۱۳۵۰ هجری شمسی (۱۹۷۱ م) مشاور وزارت تعلیم و تربیه بود که کارهای انجمن تاریخ و بخشهای همگون آن نیز به مشوره و رهنمایی وی انجام مییافت. وی، در این دوره ده ساله هم بسا کارهای باارج تاریخی نمود که همگی به صورت کتابها و رساله های ارزشمندی زیور چاپ یافته است.

استاد کهزاد در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی (۱۹۷۱) از وظایف دولتی متقاعد گردید، و فرصت خوبی برای کارهای تحقیقی و تاریخی او میسر شد.

وی، گذشته از زبانهای دری و پشتو، به لسانهای فرانسوی، انگلیسی و ایتالیایی هم مسلط بود و از آنها استفاده علمی می نمود. در تمام گوشه های تاریخی افغانستان سفر کرده و با مطالعه آثار باستانی، راههای صعب العبوری را پیموده است. کشورهای زیاد جهان را دیده و

در بیشترین سیمینارهای علمی عضو بوده است که در هر کدامی از آنها به موقعیت تاریخی، ارزشهای دیرینه فرهنگی و هویت ملی افغانستان پرداخته است. آنچه را که استاد کهزاد نوشته، همه بر پایه حقایق استوار است و مبتنی بر موازین علمی و تحقیقی میباشد. نوشته های تاریخی او، از پیرایه های لسانی، قومی، و تعصبات مذهبی و منطوقی، کاملاً پالوده و مبرا بوده، نمایانگر روحیه وطنی و باهمی است.

آثار چاپی و نشر نشده استاد احمدعلی کهزاد به ۵۳ کتاب و رساله می رسد و مقالات نشر شده اش، از صدها متجاوز است، یاد کرد تمام نوشته های او، در این اندک گزارش، مجالی نمی یابد. ناگزیر به چندی از آن اکتفا می کنیم:

- ۱- تاریخ قدیم افغانستان (جلد اول و دوم) ۲- مسکوکات قدیم افغان
- ۳- امپراتوری کوشانی ۴- مسکوکات افغانستان در عصر اسلام
- ۵- رتبیل شاهان ۶- آریانا ۷- ادبیات افغانستان در ادوار قدیم
- ۸- در زوایای تاریخ معاصر افغانستان ۹- حال و رویدادهای تاریخی
- ۱۰- لشکرگاه ۱۱- بالاحصار کابل و پیشامدهای تاریخی
- ۱۲- افغانستان در پرتو تاریخ ۱۳- افغانستان در شاهنامه
- ۱۴- غر غنبت یا گرشاسب ۱۵- رهنمای بامیان ۱۶- امیر شیرعلی خان در مقابل سیاست انگلیس ۱۷- شیر شاه سوری یا مثل روح افغانیت
- در هند ۱۸- هنر قدیم افغانستان ۱۹- افغانستان چهار راه تمدن و تهذیب
- ۲۰- نتایج تاریخی کشفیات جدید افغانستان (ترجمه) ۲۱- از چنگیز تا تیمور (چاپ نشده) ۲۲- اسکندر در افغانستان و

به همین گونه استاد کهزاد چه بسا مقالاتی نوشته است که در نشریه ها و مجلات وقت و سالنامه ها و آریانا دایرة المعارف به نشر

رسیده‌اند. بیشترین نوشته‌های او به طور اخص، مربوط به موضوعات و رویدادهای تاریخی وطن است. گوشه‌هایی در تاریخ و مدنیت باستانی افغانستان دیده نمی‌شود که استاد کهزاد، آن را به شکل نوین و تازه‌یی ارائه نکرده باشد.

وی گاه گاهی شعر نیز می‌سرود اما فقط يك ترانهء وطنی او در شمارهء ۱۳۴ سال ۱۳۳۲ هجری شمسی مجلهء آریانا به نشر رسیده است.

این عالم، فاضل و تاریخ‌نویس مشهورکشور، روز چهارشنبه سوم قوس سال ۱۳۶۲ هجری شمسی (۱۹۸۳م) در شهر کابل دیده از جهان فروست و در جوار زیارت حضرت شاه دو شمشیره (رح) به خاک سپرده شد.

مآخذ:

- ۱- محقق حسین نایل، کهزاد و پژوهشهای او، اکادمی علوم افغانستان، ۱۳۶۶ه.ش
- ۲- یادنامهء کهزاد، مجموعهء مقالات، پوهنتون کابل، ۱۳۶۷ه.ش
- ۳- احمد علی کهزاد، شابه‌ار غزنی و هنر بودایی باختر، مترجم محمد داؤد وفا، مرکز نشراتی دانش، ۱۳۷۸ه.ش.

کار دولتی آغاز نمود. بعد در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی (۱۹۲۸م) به حیث معاون جریدهء طلوع افغان مقرر گردید. پس از چهار سال کار مؤفّقانه در ۱۳۱۰ هجری شمسی (۱۹۳۱م) مدیر مسؤول همین جریده شد.

استاد حبیبی، ضمن کارهای مطبوعاتی و ژورنالیستیکی اش، به صورت متداوم مطالعات علمی، تاریخی، ادبی و فعالیت های تحقیقی خویش را نیز به سر می رساند. وی در سال ۱۳۱۹ هجری شمسی (۱۹۴۰م) به کابل خواسته شد و پست مدیریت عمومی پشتو تولنه را برایش سپردند که در کنار آن معاون ریاست مستقل مطبوعات هم بود. در سال ۱۳۲۰ هجری شمسی (۱۹۴۱م) برای سه سال، مشاور وزارت معارف مقرر گردید. در سال ۱۳۲۳ هجری شمسی (۱۹۴۴م) به اثر تلاش و کوشش وی، در چوکات پوهنتون کابل، فاکولتهء ادبیات تأسیس شد که استاد حبیبی، به صفت رئیس و استاد تاریخ ادبیات پشتو در آن پوهنځی مقرر گردید. در ۱۳۲۵ هجری شمسی (۱۹۴۶م) به حیث مدیر عمومی معارف ولایت کندهار، به کار پرداخت. در ۱۳۲۶ هجری شمسی (۱۹۴۷م) به حیث وکیل التجار افغانی در چمن تعیین شد. پس از یک سال کار، بار دیگر وارد وطن شد و در ۱۳۲۷ هجری شمسی (۱۹۴۸م) تا سال ۱۳۳۰ هجری شمسی (۱۹۵۲م) نمایندهء مردم ولایت کندهار در شورای ملی انتخاب گردید و با مؤفّقیت زیادی، مسؤلیتتش را ادامه داد. در طول همین سال به خاطر وطن دوستی و آزادی خواهی در راه مبارزات سیاسی، مجبور به ترك وطن شد و تقریباً ده سال در مهاجرت گذشتاند. مدتی در پشاور بود و جریده یی را به نام "آزاد افغانستان" نشر می کرد که روی بعضی ملحوظات سیاسی، ناچار گردید از آنجا نیز به کراچی برود و دست به کارهای علمی و ادبی خویش بزند. در ۱۳۴۰

هجری شمسی (۱۹۶۱م) برای وی این زمینه فراهم شد که بار دیگر به وطن عودت نموده، مثل گذشته ها، در فعالیت های علمی و فرهنگی خود بپردازد. در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی (۱۹۶۲م) استاد فاکولتهء ادبیات پوهنتون کابل شد و در سال ۱۳۴۴ هجری شمسی (۱۹۶۶م) مؤفق گردید که با ارایه آثار علمی، تاریخی و ادبی خویش، رتبهء علمی "پوهاندی" را بدست آورد.

پوهاند حبیبی در سال ۱۳۴۵ هجری شمسی (۱۹۶۷م) رئیس انجمن تاریخ افغانستان مقرر شد و از این طریق، در تاریخ کشور خدمات ارجمندی به عمل آورد. در ۱۳۵۱ هجری شمسی (۱۹۷۳م) مشاور فرهنگی صدر اعظم گردید. با آنکه در دههء اخیر زندگی از کارهای رسمی دولتی متقاعد شد، خدماتی را در راستای استادی پوهنتون کابل، مشاور وزارت اطلاعات و کلتور و عضو اکادمی علوم افغانستان و تحقیق در مسایل علمی، تاریخی و ادبی به عهده داشت.

علامه پوهاند عبد الحی حبیبی، (۵۶) سال در زمینه های علمی، فرهنگی، تاریخی و اداری وطن خدمات شایانی نموده است. در این مدت، چه بسا تحقیقات ادبی، علمی، تاریخی، جغرافیایی نموده که برخی از آنها به صورت کتب و تعدادی هم به گونهء مقاله، از طریق دستگاههای نشراتی کشور، انتشار یافته است.

وی در بسیاری از مجالس و سیمینارهای علمی، ادبی و تاریخی، در سطح ملی و جهانی، فعالانه سهم داشته و در تأسیس و به پا ساختن بسا از مؤسسات فرهنگی و اداری، گامهای مؤثری بر داشته بود.

شمار زیادی از نویسندگان، شعراء، ادبا و تاریخ نگاران، به طور مسقیم یا از طریق مطالعهء آثارش، از دانش و بینش وی، آگاهی یافته و آموزش حاصل نموده اند.

علامه حبیبی شاعر هم بود. نمونه یی از اشعار چاپ شده وی به زبانهای دری و پشتو نیز دیده می شود؛ لیکن بیشتر از همه در مسایل علمی، تاریخی و تحقیقی اهتمام به خرج میداد.

کتابهای چاپ شده استاد حبیبی به (۱۱۵) جلد میرسد.

از جمله همه آثار با ارزش علمی، ادبی و تاریخی او، چند جلدی را به طور نمونه ذکر می کنیم:

- ۱- دپشتو ادبیاتو تاریخ (۱-۲ توك) ۲- افغانستان بعد از اسلام.
 - ۳- تاریخچه ادبیات پشتو ۴- پشتانه شعراء (لومړی توك)
 - ۵- تاریخ افغانستان در عصر تیموریان ۶- نومورکی مؤرخین
 - ۷- جنبش مشروطیت در افغانستان ۸- تاریخ مختصر افغانستان
 - ۹- رهنمای تاریخ افغانستان ۱۰- تاریخ خط و نوشته های کهن افغانستان
 - ۱۱- جغرافیای تاریخی افغانستان ۱۲- زبان دو هزار ساله افغانستان
 - یا مادر زبان دری ۱۳- پشتو نثر ته کره کتنی ۱۴- د پشتو دنوی ادب لاری
 - ۱۵- د پشتو ادب په تاریخ کی قصیده ۱۶- روابط ادبی سند با افغانستان ۱۷- پشتو ولویکان غزنه ۱۸- د افغانستان پېښنلیک
 - ۱۹- هنر عصر تیموریان ۲۰- نسب و زادگاه سیدجمال الدین افغان وغیره.
- این مرد مؤرخ، ادیب شناخته شده و خدمت گار راستین علم و فرهنگ، در بیست ثور سال ۱۳۶۳ هجری شمسی (۱۹۸۴م) فوت نموده، به شهدای صالحین، در شهر کابل به خاک سپرده شد.

مآخذ:

- ۱- بینوا عبد الرؤف، اوسنی لیکوال، لومړی توك ۱۳۴۰ ه.ش، صص ۲۲۴-۲۳۱.
- ۲- هارون خپل، آفریده های مهجور علامه حبیبی، د افغانستان د علومو اکاډیمی، ۱۳۶۷ ه.ش
- ۳- د استاد یاد، (د سیمینار د مقالو مجموعه) ۱۳۶۴ ه.ش.

پایه، تعلیمات ابتدایی خود را استوار ساخت. بعد به کارهای رسمی پرداخت و مدتی در محاسبه وزارت مالیه ماموریت نمود. در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی (۱۹۲۹م) که اغتشاش و خانه جنگی بروز کرد و امیر حبیب الله کلکانی به قدرت رسید، شخصی را به نام خواجه عطا محمد به صفت نایب الحکومه مزار شریف مقرر نمود که استاد خلیلی، همراه با او مستوفی شد و بعد از مدتی استاد معاون نایب الحکومه مزار شریف گردید. در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی (۱۹۳۰م) که نادر خان زمام قدرت را بدست آورد، استاد خلیلی به شهرهای بخارا و تاشکند عزیمت نمود و خواست که به ولایت هرات نزد مامای خود نایب سالار عبدالرحیم خان نایب الحکومه آنجا برود. اما از طرف روسها، در زندان افتید و پس از رهایی، عازم هرات گردید. زمانی که عبدالرحیم خان از هرات به صفت وزیر فواید عامه در کابل خواسته شد، استاد خلیلی نیز با وی به حیث مدیر شعبه اول تحریرات آغاز به کار کرد.

در ۱۹۴۴م (۱۳۲۴ش) که اقوام صافی کتر بر ضد حکومت قیام نمودند و عبد الرحیم خان صافی به جرم دست داشتن با آنها زندانی شد، استاد خلیلی نیز به زندان افتاد. پس از مدتی در بند بودن، به قندهار تبعید گردید؛ اما همین که شاه محمود خان، به جای محمد هاشم خان صدر اعظم شد، استاد خلیلی را مورد عفو قرار داد و او به کابل عزیمت نمود و به صفت استاد در فاکولته ادبیات پوهنتون کابل مقرر گردید. یک سال بعد، در (۱۹۴۹م) منشی مجلس وزرا شد و در ۱۹۵۱م در چوکات کابینه حکومتی، به حیث رئیس مستقل مطبوعات گردید و در دوره صدارت محمد داود خان به سمت مشاور مطبوعاتی پادشاه احراز موقعیت حاصل نمود. در ۱۹۶۵م، وکیل و نماینده مردم جبل السراج در

ولسی جرگه انتخاب شد که در همین زمان به نام "زرنگار" يك نهضت سیاسی هم بوجود آورد. بعد سفیر کبیر افغانستان در جده مقرر گردید و در ۱۹۶۹م سفیر افغانی در بغداد شد که در عین حال، طور غیر مستقیم به صفت نماینده سیاسی افغانستان در سوریه، بحرین، کویت، اردن، قطر و ابوظهبی هم بود.

گذشته از وظایف رسمی دولتی، استاد خلیلی، استاد فاکولتهء ادبیات، عضو انجمن نویسندگان جهانی آسیا و افریقا و عضو افتخاری اکادمی تاریخ افغانستان نیز بود.

وی بزرگترین عالم، شاعر، نویسنده و صاحب قریحت عالی در ادبیات به حساب میرفت. چه بسا از شعرا و نویسندگان توانمندی که به صورت مستقیم، تحت رهنمائی و تربیت او به کمال رشد و بلوغ ادبی رسیدند و با مطالعه آثار و اندیشهء بلند، مایه روشنی اذهان دیگران گردیدند.

استاد خلیلی، با این خدمات و قریحت عالی شخصیت نام بردار و شاعر پر آوازه یی شد که با کسب مقام استادی در شعر، افتخار جاودانه یی بدست آورد.

استاد خلیلی نوشته های زیادی در نظم و نثر دارد که به صورت مقاله ها و رساله ها در مجلات، جراید و روزنامه های وطن به نشر رسیده است. بیشترین آثار این شاعر ورجاوند، به گونهء کتاب نیز زیور چاپ یافته و زیب کتابخانه ها گردیده است. تعداد نوشته های او به ۵۴ اثر می رسد. در اینجا برخی از آثار چاپ شده و چاپ نشده اش را به معرفی می گیریم:

- ۱- آثار هرات (در ۳ جلد) ۲- سلطنت غزنویان (تاریخ) ۳- ۱۲ جزء تفسیر قرآن کریم، ۴- آرامگاه بابر ۵- نی نامه ۶- کلیات اشعار

- ۷- اشک ها و خون ها (مجموعه شعر) ۸- شب های آوارگی
 ۹- ماتمسرا (مجموعه شعر) ۱۰- عیاری از خراسان ۱۱- ابن بطوطه
 فی افغانستان (به زبان عربی) ۱۲- رویت ها و روایت ها (چاپ نشده)
 ۱۳- بلخ در ادب عرب (چاپ نشده) ۱۴- سفر افغانستان (از محمود
 تا محمود) (چاپ نشده) ۱۵- دیوان خلیلی ۱۶- نخستین تجاوز روسها
 در افغانستان ۱۷- بهستی که در آتش سوخت. ۱۸- زمزم اشک
 ۱۹- رباعیات خلیلی و ...

این شاعر، نویسنده و عالم نام دار وطن در سال ۱۳۶۶ هجری شمی
 (۱۹۸۶م) در دیار هجرت به شهر پشاور جان به حق تسلیم نمود و در
 حظیرهء رحمن بابا به خاک سپرده شد.

اینک با آوردن يك رباعی از او نمونه یی از شعرش را بدست میدهیم:

قانون که هزار سود در بر دارد
 آسایش خلق را میسر دارد
 در مسلک عشق شو که اینجا بینی
 قانون شکنی لذت دیگر دارد

مآخذ:

- ۱- سید مسعود پره‌نیار، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد، جلد دوم،
 صص ۱۳۸ - ۱۴۶، چاپ مرکز نشراتی میوند، پشاور، ۱۳۷۶ هـ ش
 ۲- مجموعه اشعار استاد خلیلی، کتابفروشی خاور.

بخش سوم:

بزرگان، خدمتگاران

و

قهرمانان ملی

سلطان محمود، از آوان کودکی يك پسر هوشیار و خیلی دقیق و آگاه بود. نخستین بار، در سن هفت سالگی، زمانی که پدر او در رأس لشکر خود، به یکی از جنگها رفت، سلطان محمود، به وکالت وی، امور سلطنتی را طوری اداره نمود که خیلی شگفتی برانگیز بود.

همین سان در دوران خوردسالی، به چندین جنگ بزرگ و مشهور نیز، با پدر خود سهم مشترك میگرفت. در سال ۳۷۶ هجری قمری (۹۸۷م) که در نزدیکی لغمان درگیری خیلی وسیعی میان راجه جیپال و سبکتگین رخداد، سلطان محمود نقش بزرگی به عهده داشته، قهرمانی و رشادت خاصی از خود نشان داد. سپس از طرف پدر خود، در بخش های گوناگون توظیف شده و مسؤولیت های سنگینی به عهده او سپرده شد که همه را با موفقیت بیش از حدی، به سر می رساند.

سبکتگین پس از ۲۱ سال حکومت، در سال ۳۸۷ هجری قمری (۹۹۷م) هنگام عزیمت از بلخ به سوی غزنی، در طول راه فوت نمود. در آن وقت محمود، به نیشابور حکمران خراسان بود. برادر کوچک وی اسمعیل، در غزنی اعلان پادشاهی داد. محمود که بزرگترین تمام برادرها بود و خود را مستحق پادشاهی میدانست، به صورت فوری، عازم غزنی گردید. مردم زابل که مادرش از قوم آنها بود، به حمایت محمود برخاسته، لشکر اسمعیل را شکست دادند و خود او دستگیر شد، تا آن که در زندان فوت گردید. بدین ترتیب محمود، به نام سلطان محمود، در ۳۸۷ هـ. ق (۹۹۷م) در شهر غزنی پادشاه شد. وی که يك شخصیت خیلی آگاه و در سیاست و اداره دولتی نهایت فهمیده بود و تجارب وسیعی داشت، نخست در غزنی امور حکومتی و مملکتی را رنگ و رونق داد و بعد، لشکر آزموده و منظم و سالمی را بوجود آورد. متعاقباً تعرضی را به

بلخ سازمان داد و آن شهر را متصرف شد و به سوی مرو پیشروی نمود. عبد المالك پسر نوح سامانی امیر آن دیار، قبل از جنگ با وی موافقت کرد و با آشتی به سویش رو آورد. همان بود که سلطان محمود، از تخارستان تا بلخ و هرات، به نام پادشاه خراسان پذیرفته شد. سلطان محمود تا ۳۸۹ هجری قمری (۹۹۹م) بیشترین قسمتها از نقاط تحت قلمرو حکومت سامانیها را زیر اداره و تسلط خود در آورد و به خراسان، يك حکومت وسیع و گسترده یی ایجاد نمود. مرکز بزرگ این حکومت که تشکیلات وسیع ملکی و نظامی داشت، شهر غزنی بود.

وی، به خاطر گسترش دین مقدس اسلام و ایجاد يك امپراتوری بزرگ، تعرضاتی به سوی مشرق نمود. از سال ۳۹۰ ه.ق تا ۳۹۲ ه.ق (۱۰۰۰-۱۰۰۲) به لغمان، پشاور و اطراف و نواحی آن، با راجه جیپال به جنگ پرداخت و شکستش داد و تمام نقاط را از وی گرفت. در این فتوحات لقب "غازی" به او داده شد و به طرف هند پیشروی را آغاز نمود. از ۳۹۲ ه.ق (۱۰۰۲م) تا (۴۱۸ هجری قمری (۱۰۲۷م) هفده بار تعرضات کوچک و بزرگی انجام داد و بیشترین نقاط این کشور بزرگ را به تصرف خویش در آورد و دین مقدس اسلام را در آنجا گسترش داد که به نام "فاتح کبیر" و "بت شکن" نیز مسمی گردید. آخرین تعرض او به هند به خاطر تأدیب طایفه جتهای ملتان بود. بدین ترتیب در زندگی مؤفق شد که با گرفتن اصفهان، تا عراق، همدان و طبرستان، و از شرق تا هند و گنگا و از شمال تا خوارزم و از جنوب تا سواحل بلوچستان و کاتیاوار، يك امپراتوری و شاهنشاهی بزرگ، بوجود آورد. این همه شهرهای بزرگ، از گنگا تا آبهای دجله و فرات، تحت اداره حکومت مرکزی غزنه بودند.

وطن ما در دوره سلطنت سلطان محمود غزنوی، يك مركز بزرگ فرهنگ و تمدن گردیده بود. سلطان، از تمام نقاط مفتوحه، علما، ادبا، هنرمندان، استادان و اهل حرفه را، به دربار خود جمع آورده بود.

وی، يك شاه علم دوست و هنر پرور بود. به دربار او، علما، دانشمندان و استادان فنون و هنرها، با احترام زیاد قدر می شدند.

در دوره حکومت او در تمام نقاط وطن، مخصوصاً در شهر غزنی، چه بسا مساجد، مدارس، خانقاهها و دیگر تأسیسات عام المنفعه و آبادانی های مورد ضرورت که ایجاد و اعمار گردید. علم و تمدن، از هر لحاظ، به حدی پیشرفت و انکشاف نموده بود که در بسیاری از نقاط، چه در شرق و چه در غرب، مثالش را نمی توان دید.

میگویند: سلطان محمود غزنوی، برای تأمین نظم و امنیت امپراتوری بزرگ خود، نوعی اصول و ضوابط دقیقی وضع کرده بود که با تدبیر خاصی بر اساس آن، امور ملکی و نظامی حکومت گسترده و وسیع او، استواری داشت. وی همیشه کوشش میکرد، که تمام امور مهم کشوری را از نزدیک زیر مراقبت بگیرد. از همین رو، برخی مؤرخین، او را يك شاه مطلق العنان و حاکم سخت گیر هم خوانده اند. اما گذشته از این، ضمن کارنامه های دیگر وی، در مورد مهربانی، وسعت نظر، دلجویی، عدل و انصافش در مقابل درباریان و رعایا، حکایات و روایات زیادی نیز موجود است.

حسن میمندی، یکی از وزرای مشهور سلطان محمود غزنوی که مردی عالم و شخصیت فاضلی بود، همیشه مورد توجه او قرار داشت و سلطان در بیشترین مسایل حکومتی، از وی و سایر ارکان دولتی مشوره می طلبید و به کار می بست.

سلطان محمود غزنوی که از یکطرف در دوره اقتدار و زمامداری خود برای پیشرفت و ترقی معارف و فرهنگ، خدمات با ارج و کوشش خستگی ناپذیری انجام داده و از جانب دیگر، به صفت يك زعيم مسلمان، برای نشر و تعالی دین مقدس اسلام، کارهای ارزشمند و قابل قدری نموده و خدمات مطلوب تاریخی یی را به سر رسانده است، در دلهای مردم کشور ما جایگاه خاصی گرفته و مقبولیت عام یافته است، که همه با حرمت از او یاد میکنند.

این زعيم بزرگ و نامدار، پس از ۳۳ سال حکومت، در ۴۲۱ هجری قمری (۱۰۳۰م) به اثر مرض توبرکلوز (سل) که دو سال قبل بدان مصاب گردیده بود، در سن ۶۱ سالگی به شهر غزنی فوت نمود و همانجا در قصر فیروزی به خاک سپرده شد.

مآخذ:

- ۱- حبیبی، پوهاند عبد الحی، د افغانستان لنه تاریخ د محمد داؤد وفا ژباړه، دانش خپرندویه ټولنه. پېښور، ۱۳۷۸هـ.ش کال، ۱۵۸-۱۶۱ مخونه.
- ۲- داکتر محمد ناظم، حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی، چاپ دوم، مرکز نشراتی میوند، کتاب خانه سبا. پشاور، ۱۳۷۸هـ.ش.

عام بدست آورد.

پس از مرگ ابوسعید میرزا زعیم تیموریها، که سلطان حسین بایقرا بر اریکهء حکمرانی تکیه زد، امیر غلی شیرنوایی را به دربار خواست. نخست وی را مهرداد خود مقرر کرد، سپس در زودترین فرصت به اثره علم و آگاهی که داشت مقام وزارت را بدست آورد. امیر غلی شیر نوایی در علم و فرهنگ و ادب و سیاست، دست قوی و توانمندی داشت.

از این که در تاریخ کشور ما، سلطان حسین بایقرا در سلسله شاهان و زعمای تیموری هرات خیلی مشهور است، به علت موجودیت و کارکردهای عالمانه و وزیر معروف او (علی شیر نوایی) میباشد. علیشیرنوایی یک شخصیت علم پرور و هنر دوست بود. در زمان وزارت وی، علما، ادبا و بسیاری از هنرمندان مثل نقاشان، خطاطان و ... رشد و پرورش یافتند. همین سان به منظور روشنی و خیر به عامه مردم، در زمان وی کارهای قابل قدر و ارزشمندی صورت گرفت. وی، در میان همه گروهها، از خاصه و عامه مقبولیت داشت. خیلی حلیم، پاکدل و متواضع و انسان بود. در سخاوت و مهربانی همتا نداشت. در زمان وزارت خود، برخورد کارمندان دولتی را زیر نظارت میگرفت که بالای مردم ظلم و ستم صورت نگیرد. بر مبنای قانون، رشوت خوری را منع کرده بود و مرتکبین سزا میدیدند. در شهر نرخ و نوا کنترل می شد و هیچ کس از حدود معین سرپیچی کرده نمی توانست. مراکز فتنه و فساد چون شرابخانه، قمار خانه و دیگر مراجع عیاشی و فحاشی رامسدود کرده بود. روی همین عوامل بود که برخی از اشخاص مغرض و مفسد، از راههای مختلف علیه او با طرح دسیسه، به مقام دولتی شکایت ها می نمودند، تا آنکه بین وی و پادشاه، روابط رو به خرابی نهاد و در آخر،

از مقام وزارت سبکدوش گردید. با این رویداد، نوایی احساس خوشی کرد و تمام وقت خود را به پژوهش و آموزش و تدریس و تألیف صرف نمود تا واقعاً از این راه خدمتی به مردم کرده باشد.

گفته می شود که امیر علی شیرنوایی، در دوره وزارت و پس از آن، خدمات شایان و قابل قدری برای رفاه و خوشی مردم انجام داده است. يك تعداد زیاد مساجد و مدارس اعمار نمود. علاوه بر آن (۵۵ خانقاه، ۵۲ رباط در مسیر شاهراهها و گذرگاههای مسافران)، ۱۹ حوض بزرگ و چاه و ۱۶ پل که از آن جمله یکی هم تا هنوز در شهر سر پل موجود است، با ۹ حمام ایجاد کرده بود. وی از پول شخصی خود در انجیل هرات متصل نهر، يك شفاخانه بزرگی بنا کرده بود که در آن بیماران گونه گونی تداوی و علاج میگرددند. در برخی از نوشته ها آمده است که وی در درازای زندگانی خود برای خدمت و رساندن خیر به مردم، مؤسسات و تأسیسات زیادی ایجاد نموده که تعداد آن به صدها می رسد.

مصارف تدریسی اساتید و طلبه های تمام مدارس تعلیمی از طریق امکانات امیر علی شیر نوایی پرداخته می شد. بدین ترتیب در سراسر وطن تعلیم و تربیه عام میگردد و در رواج دادن آن خدمات بزرگی را به سر می رساند.

وی، يك ادیب (شاعر و نویسنده) بسیار بزرگ بود. به زبانهای ترکی، دری و عربی یکتعداد آثار زیادی به نظم و نثر نوشته است که کتابهای دست داشته او به ۳۲ جلد می رسد. تخلص خود را در آثار ترکی "نوایی" می نوشت و در آثار دری «فانی» می نگاشت.

در این جا، به طور نمونه نام برخی از کتابهای وی را ذکر میکنیم:

- خمسه: خمسه نوایی که به زبان ترکی نگارش یافته است دارای

۲۷۰۰۰ بیت است.

- چهار دیوان شعر به ترکی دارد که به نامهای "غرایب الصفر، نوا در الشباب، بدایع الوسط و فواید الکبیر" میباشد.
- محاکمة اللغتين، خمسة المتحیرین، لسان الطیر، سراج المسلمین، حدیث الاربعین (ترجمه منظومه چهل حدیث)، نظم الجواهر، پندنامه، مجالس النفیس (تذکره شاعران قرن نهم هجری)، محبوب القلوب، میزان الاوزان، تاریخ انبیا، تاریخ ملوک عجم، مناجات نامه، زیدة التوارخ و بسیار دیگر.

امیر علی شیر نوایی، پس از سپری کردن يك عمر خدمات فرهنگی، علمی و ادبی و تلاشهای زیادی در راه رفاه مردمش در ۹۰۶ هجری قمری (۱۵۰۱م) به عمر ۶۲ سالگی وفات کرد. قبر وی در انجیل هرات کنار نهر است که زیارتگاه اهل دل میباشد.

در اینجا، طور نمونه رباعی از وی می آوریم:

شب تا به سحر همی کنم زاری ها در شدت تنهایی و بیماری ها
از هجر فگندیم بدشواری ها ای یار کجا شد آن همه یاری ها

مآخذ:

- ۱- زندگانی امیر علی شیر نوایی. تألیف بار تولد. مترجم پوهاند میر حسین شاه.
- ۲- زندگانی امیر علی شیر نوایی. مجموعه مقاله ها.
- ۳- مجله هرات باستان، ویژه نامه امیر علی شیر نوایی، شماره فوق العاده. سال ۱۳۶۰ ه.ش.

بدنیا آمدن میرویس خان، نازو انا خواب دید که حضرت شیخ بیتنی یا "بیت نیکه" رحمة الله علیه آمده به او میگوید که: «در مراقبت و تربیت این کودک اهتمام زیاد باید خرج شود. چرا که در بزرگسالی کارهای بزرگ و بزرگتری انجام خواهد داد. به زیارت بیت الله شریف مشرف میگردد و از نسل او، پادشاهانی بوجود خواهد آمد که سبب روشنی بیشتر دین میگرددند.»

نازو انا در تربیت و مراقبت فرزنداناش کوشش بیش از حد می کرد و آنچه را که بیت نیکه در خواب برایش ابراز نموده بود کاملاً به کار می بست. روی همین تذکر، هیچگاهی از حال و احوال میرویس خان غافل نمی ماند و از باب نصیحت برایش میگفت: «پسرم! به قول بیت نیکه در برابر تو کارهای بزرگی قرار دارد که در زمان بزرگی با عبادت خدا(ج) خدمت به خلق کنی و در جهت تأمین آرامش مردم، باید به خدمات عظیمی رو بیاوری که زندگی هموطنانت در امان باشد.»

این نصیحت های مادر، دایم در ذهن میرویس خان جا داشت و در اندیشه خدمت و عمل بزرگ به سر می برد.

وی که در سال ۱۱۱۹ هجری قمری (۱۷۰۷م) ملک و وطن را از شر ظلم و فساد و فتنه و سلطه گرگین نجات داد، سجده شکرانه بجا آورده گفت: «خدایا! آنچه را که ما در نصیحت فرموده به دوشم سپرده بود، به سر رسید و انجام شد.»

نازو انا، گذشته از این که یک زن عابد و پرهیزگار بود و به عبادت خدا(ج) می پرداخت از خوانش علوم ادبی و مطالعه در زمینه های زندگی هم بهره داشت. و ادیب و شاعر نیز بود. میگویند، دیوان اشعاری به پشتو داشت که در حدود دو هزار بیت بود و مناجات و دیگر انواع شعر

در آن به نظر می رسد. اما تا هنوز، دیوان اشعار او بدست نرسیده است. محمد هوتک در کتاب خود "پته خزانه" یک رباعی از وی آورده است که نمایانگر قوت شعری نازو انا است. اینهم رباعی او:

سحرگه وه د نرگس لیمه لاندۀ خاشکي، خاشکي یې له سترگو شخېده
 ماوې څه دي بیکلی گلـه ولې ژارې؟ ده وې ژوند مې دی یوه خوله خندیده

معرفی بیشتر این زن نامدار، دیگر ضرورت نمی افتد. همین بس است که تمام افغانها، وی را "انا" لقب داده اند و به صفت یک زن بزرگ افغان می شناسند. زنی که بزرگ-فرزندی را به نام میرویس خان، رهبر ملی افغان ها چون شیرمرد شجاع، تقدیم جامعه نمود و کارنامه های او در تاریخ کشور ما به خطوط طلایی ثبت گردیده است.

ماخذ:

- ۱- محمد هوتک، پته خزانه، سال تألیف ۱۲۴۲هـ.ق.
- ۲- عبد الرؤف بینوا، پښتنې میرمنې، سال ۱۳۲۲هـ.ش، صص ۱۷۴-۱۷۶.
- ۳- اسمعیل یون، د نازو انا یاد مجموعه، مقالات سیمینار، ۱۳۷۰هجری شمسی.

گوهرشاد بیگم

گوهرشاد بیگم، یکی از زنان نامور کشور ما بوده سال تولداو به طور دقیق معلوم نیست. عبد الرؤف بینوا مؤلف کتاب "پشتنی میرمنی"، به گونه تخمینی به سالهای ۷۸۰ و ۷۸۵ هـ.ق (۱۴۷۵ - ۱۴۸۰ م) وا نمود کرده است.

وی دختر امیر غیاث الدین، سردار و صاحب رسوخ قبیلهء ترخانیان بود. میگویند که میان قبیلهء ترخانیان و تیموریان يك سلسله بدبینی های خانوداگی موجود بود. پسانتر، آنها در بین خود خویشی نمودند که بدبینی و دشمنی گذشته، به دوستی مستحکم و اطمینان بخشی بدل شد. روی همین اصل، امیر غیاث الدین، دختر خود گوهرشاد را به میرزا شاهرخ فرزند خانواده تیموری داد.

گوهرشاد يك زن هوشیار، با تدبیر و علم دوست بود. همین که در سلسلهء حاکمیت تیموری ها دورهء حاکمیت میرزا شاهرخ از نظر علم و هنر ترقی روز افزون نمود، بیشترین تاریخ نگارها، آن را از برکت وجود گوهرشاد بیگم میدانند.

او، علما، دانشمندان و هنرمندان را با نگاه قدر می نگرست. به منظور ترقی و تعالی معارف، يك مدرسهء بزرگی در هرات ایجاد نمود.

استادان بزرگ و دانشمندان عالیقدری را جهت تدریس مقرر کرد و برای طالبان و مدرسین، سهولت زیادی فراهم نمود.

گفته می شود که این زن دانشمند در امور دولتی و حکومتی به شاهرخ میرزا مشوره های سازنده یی میداد و در امور اجرایی سهم فعالانه یی میگرفت. همین سان، در بسیاری از سفرها نیز، شاهرخ میرزا را همراهی می نمود. وی، پس از مرگ شاهرخ میرزا هم در میان مردم از قدر و عزت زیادی برخوردار بود. کارمندان عالی رتبه دولتی دائماً، مشوره های سازندهء او را عملی می نمودند. گاه گاهی که میان شهزادگان و حکام دولتی اختلاف و مشاجره یی به وقوع می پیوست، میانجی گری می نمود و مصالحه بوجود می آورد. به اثر نفوذ و قدرت زیادی که داشت هیچ کس نمی توانست که خود غرضانه در میان مردم دست به ظلم و ستم و تجاوز دراز کند. از همان بود که برخی از اشخاص غرض ورز و ناسالم، احساس بدبینی نموده وموجودیت او را در برابر خویش خطر بزرگی می پنداشت. روی این امر به هر طریقه یی که بود، وی را از برابر خود دور نمودند.

بر اساس حکم و فرمان این خانم خیرخواه، کارهای عمرانی زیادی صورت گرفت که طور نمونه برخی از آنها را ذکر می کنیم:

از جمله، یکی ایجاد مدرسه یی بود که قبلاً به صورت ضمنی از آن تذکری به عمل آوردیم. کار ایجاد این مدرسه که از سال ۸۲۰ هجری قمری (۱۴۱۷م) آغاز شد، ۲۱ سال دوام کرد. برای اعمار آن از تمام نقاط، معماران، نقاشان و رسامان زیردستی فراخوانده شد و به کار افتیدند. این مدرسه در آن عصر در تمام ساحهء آسیا يك مرکز بزرگ علمی شناخته می شد که مردم زیاد از نقاط خیلی دور، جهت آموزش

و فراگیری علوم بدانجا مراجعه میکردند. همین سان در جوار این مدرسه يك مقبره بسیار زیبا برای خود و شوهر خود و حظیره یی برای فرزندان خویش ساخت که نه گوهرشاد در آن دفن گردید و نه جسد شوهرش. گرچه شاهرخ میرزا در آن دفن شده بود. اما چندی بعد میرزا الغ بیگ تابوت وی را به سمرقند انتقال داد.

یکی از یادگارهای عمرانی دیگر او مسجدی است که در شهر مشهد ساخته و به نام گوهرشاد بیگم یاد می شود. باستان شناسان، این مسجد را یکی از ده عمارت با ارزش دیرینه و عمارت مهم و با ارج جهان وانمود کرده اند. کار اعمار این مسجد از ۸۲۱ هجری قمری (۱۴۱۸ م) آغاز و طی دوازده سال پایان یافت. این زن فرهیخته، بسا خدمات عمرانی و کارهای عام المنفعه و هنری و علمی انجام داده است که افزون از تعریف و توضیح است.

گوهرشاد بیگم، در سال ۸۶۱ هجری قمری (۱۴۵۶ م) بدست میرزا سلطان ابوسعید، با نهایت بی رحمی کشته شد. جریان از این قرار بود که بعد از مرگ میرزا شاهرخ اختلافاتی در خانواده تیموری ها ایجاد گردید که روزه روز افزونتر می شد. به سال ۸۵۵ هجری قمری (۱۴۵۱ م) میرزا سلطان ابوسعید، ضمن جنگی میرزا عبد الله را از میان برداشت و خود قدرت را بدست گرفت و تا ۸۶۱ هجری قمری (۱۴۵۶ م) در سمرقند حکومت نموده پس از آنکه میرزا بابر در مشهد وفات کرد، هرج و مرج در خراسان رخ داد که بتدریج افزونتر می گردید. میرزا ابراهیم با میرزا شاه محمود، دست به جنگ شد. در همین فرصت، سلطان ابوسعید از ماوراالنهر به قصد تسخیر خراسان، حرکت نموده از طریق آمو دریا پا به هرات گذاشت و آن شهر را متصرف شد. سپس

گوهرشاد بیگم را زندانی کرده پسانتر برایش ثابت شد که با موجودیت و زندگی این زن صاحب نفوذ تسلط وی در هرات پایدار نخواهد ماند. آنگاه دست به کشتن گوهرشا بیگم آلود.

پس از مدتی، در سال ۸۷۳ هجری قمری (۱۴۶۸م) میرزا یادگار محمد نواسه این زن نامدار، برای انتقام مادر کلان خود، سلطان ابوسعید را به قتل رساند.

قبر گوهرشاد بیگم در اسلام قلعه، شمال هرات، نزدیک "کھسان" است.

مآخذ:

- (۱) عبد الرؤف بینوا، پښتنې میړمنې، پښتو ټولنه، ۱۳۲۲هـ.ش ص ۱۲۸-۱۳۴.
- (۲) داکتر محمد معین، فرهنگ معین، جلد ششم، ۱۳۷۱هـ.ش ص ۱۷۴۹.

زرغونه انا

این زن نامدار، مادر احمد شاه بابای بزرگ است. در سر لوحهء معرفی وی همین بس که احمد شاه بابای با شهامت و قهرمان را در آغوش مرد آفرین خود پرورید و به جامعه افغانی تقدیم نمود.

زرغونه انا، از قبیلهء پشتونهای الکوژی است. در وقت خود يك زن با تدبیر و فاضل بود. وی از آوان کودکی احمد شاه بابا را با تدبیر و اندیشه سالمی پرورش می نمود. ونیز بعد از آنکه احمد شاه بابا ضمن برگزاری يك لویه جرگه به حیث رهبر و زعیم کشور انتخاب گردید، در بسیاری از کارهای سلطنتی، به اومشوره های سودمندی میداد و کمکش می نمود.

در سال ۱۱۷۴ هجری قمری (۱۷۶۱م) که احمد شاه بابا ارکان دولتی را خواست تا برای شهر قندهار نقشه نوی ایجاد کند و در جهت تأمین امنیت و جلوگیری از حملات احتمالی دشمن تدابیر لازمی را اتخاذ نماید، پس از بحث و مشوره های زیاد، فیصله شد که برای تحفظ شهر، باید هفت خندق حفر گردد و دیوارهایی بنا شود، تا مردم از حمله و گزند دشمن محفوظ بمانند.

چون زرغونه انا، از این تصمیم باخبر شد به صورت فوری

احمدشاه بابا را خواست و به او گفت:

«پسرم! این حرفها را خوب به گوش بگیر و به کار ببر! افغانها، هیچوقت به دیواره های خاکی پناه نمی برند و نه با حفر خندق، جان خود را به خاطر دشمن محفوظ میدارند.

اگر توافغان هستی و در شربانهای وجودت خون افغانیت جریان دارد، خود شخصاً، با حفظ ننگ و همت افغانی، از جان و زندگی افغانان حمایت بکن. هرگز چنین دیوارها و خندق هایی را بوجود نیاور.

در میانه این دیوارها و خندق ها که محدود به يك نقطهء خاص است تنها من و تو محفوظ خواهیم ماند و بس. آن عده افغانهای دیگر، خواهران و برادرانت که بیرون از این دیوارها و خندق ها باقی میمانند، آیا به کمک و حمایت تو ضرورت ندارند؟ و آن عده از جمله ما افغانها نیستند؟ دیگر اینکه باید اینقدر انتظار نکشی تا دشمنان، از سرحد و مرز خاکت بگذرند و به شهر و کشورت برسند!»

همان بود که احمد شاه بابا، با پذیرش این مشوره، از حفر خندق و اعمار دیوار در دور شهر صرف نظر کرد و به عوض آن عمارات و قلعه هایی جهت اسکان مردم بوجود آورد، و نهرهای آب اعمار نمود. همچنان افواهایی دروغ پردازانه در شهرتندهار شایع گردید که احمد شاه بابا در جنگ شکست خورد و ناکام برگشت.

مردم از شنیدن این افواهاات خیلی ناراحت و پریشان شدند. وقتی که زرغونه انا از این وضع اطلاع حاصل نمود، گفت: «پیروزی و شکست مربوط به مقدرات است، لیکن "احمد" از جان خود میگذرد و ناکام بر نمی گردد.»

آگاهی، تدبیر و کارنامه های فراموش ناشدنی این زن قهرمان بود که

افغانان وی را "انا" لقب دادند و به احترام زیاد یادش میکنند.
 با وجود آنکه سال وفات "انا" معلوم نیست، لیکن تا ۱۱۷۴ هجری
 قمری حیات به سر میبرد. برخی از تاریخ نویسان، طور تخمینی، سال
 مرگ او را بین ۱۱۷۴ ه.ق و ۱۱۸۶ ه.ق بنداشته اند.
 قبر وی در قریهء "کوهك" چهار پنج کیلومتری شمال غرب شهر
 قندهار است که زیارتگاه اخلاصمندانش میباشد.

مآخذ:

- ۱- بینوا، عبد الرؤف. پښتنې میرمنې، ۱۳۲۲ ه.ش، ص ص ۶۵-۶۶.
- ۲- میر غلام محمد غبار، احمد شاه بابا افغان ۱۳۲۶ ه.ش

کار می برد. وی برای عساکر و مامورین خود اجازه هر نوع آزار و اذیت رانسبت به مردم می داد. مردم، از این ناحیه، هر قدر عرایض پیش نمودند و فریاد بر آوردند، هیچ کسی حاضر به شنیدن آن نشد.

در این وقت بسیاری از رهبران و بزرگان افغانی، بوسیله متجاوزین صفوی کشته شده و یا بندی گردیده بودند. بدان جهت، چشم همه به سوی میرویس خان دوخته شده و به او مراجعه کردند. او که تا آن وقت مصروف تجارت بود، خدمت به مردم را ترجیح داده و از کارهای تجارتی دست کشید. آنگاه با دقت و فکر درست به این نتیجه رسید که باید از یکطرف در میان اقوام و قبایل اختلافات را نابود کرده، در ایجاد وحدت ملی کار شود، و از جانب دیگر، خود را نزدیک به گرگین ساخته، سپس در یک وقت مناسب با به راه انداختن قیام ملی، شر و فتنه او را از سر مردم کم نموده، از میان بردارندش.

میرویس خان، در هر دو قسمت، تلاشهایش را آغاز کرد. با نهایت تدبیر و آگاهی، طوری خود را به گرگین نزدیک ساخت که در کم ترین زمان، از آدمهای مورد اعتماد او گردید. بدین ترتیب، زمینه برایش مساعد گردید که سفری به اصفهان نماید. حال و اوضاع را معلوم ساخته و از آن به نفع خود استفاده نماید.

میرویس خان که شخصیت خیلی آگاه، زبان آور و دلاور بود، در زودترین فرصت، به دربار اصفهان نفوذ کرد و خود را بوسیله آن، رهبر قبایل افغانی و مشاور رسمی وی ساخت. آنگاه، با سفارشنامه یی، به کندهار بازگشت. وقتی که میرویس خان، خویشان را برای اجرای هدف بزرگ ملی و از میان برداشتن اختلاف و بوجود آوردن وحدت همگانی آماده ساخت و در این راه، گامهای متین و استواری برداشت؛ گرگین با

درک مسأله، احساس خطر نموده پس میرویس خان را بندی کرده به اصفهان روان کرد و اکیداً برای دربار نوشت که وی را طور دائمی، در زندان نگهدارند.

میرویس خان که در آنجا به صورت يك زندانی فرستاده شده بود، با استفاده از آگاهی، تدبیر، فصاحت و بلاغت و منطق قوی خویش، به کار پرداخت. نه تنها این که زود از بند رها شد، بلکه با نهایت عزت و احترام، اجازه رفتن به حج نیز برایش داده شد. وی، پس از ادای مناسک حج، با علما و مشاهیر آنجا دیدار و صحبت نمود. حکایاتی از ظلم و ستم گرگین و بی رحمی های حکومت صفوی نسبت به افغانها در میان آورد و با بیان این حقایق، برای قیام و به پاخاستن بر ضد آنها، فتوای شرعی بدست آورد. همان بود که پس به اصفهان آمد و از دربار صفوی اصفهان فرمان مشاورت خویش را بدست آورد و آنگاه به سوی کندهار عزیمت نمود. سپس فرمان مشاورت را به گرگین و فتوای شرعی جهاد و قیام را به بزرگان اقوام ارائه کرد و به خاطر رسیدن به هدف تلاشهای وسیعی را به خرج داد.

گرگین، با درک این مسأله، احساس ناراحتی کرد. از آن رو، دست به بهانه دیگری زد و دختر میرویس خان را برای پسر خود خواستگاری نمود. وی می خواست که از این طریق با میرویس خان پیش آمد کرده، و با به میان آمدن دوستی و خویشاوندی از خطر نجات بیابد. اینجا بود که میرویس خان با يك آزمایش بزرگ دیگری رو به رو گردید. وی در قریه کوزکران، يك جرگه بزرگی دایر نمود و این قضیه را در آن مطرح کرد. بعضی از اعضای جرگه خواهان آن شدند که با گرگین نزدیکی و دوستی صورت نگیرد، و از همین امروز قیام ملی بپا گردد. میرویس خان و بکتعداد زیاد از بزرگان جرگه، بدین مسأله وقوف داشتند که برای قیام،

زمان زیادی به کار است. پس روی مصلحت ملی، چنین فیصله صورت گرفت که میرویس خان دختری را که خدمت گار وی بود و در خانه اش کار میکرد، به نام دختر خویش به او بدهد و او، باید همیشه این راز را محفوظ نگهدارد. به همین ترتیب، میرویس خان بنابه مصلحت ملی، خدمتگار خود را در نکاح پسر گرگین در آورد که ظاهراً، دوستی و اعتماد دوجانبه‌یی بوجود آمد. پس از يك مدت کوتاه، که میرویس خان شرایط را برای قیام ملی مساعد دید، در سال ۱۱۱۹ هـ. ق (۱۷۰۷ م) لویه جرگه‌یی را به راه انداخت که در آن بسیاری از بزرگان اقوام، مثل سیدال خان ناصر، بابوجان بابی، بهادر خان، ملا پیر محمد میاجی، یوسف خان، عزیز خان، گل خان بابر، نور خان بهرخ و برادر میرویس خان یحیی خان شرکت ورزیده بودند.

آنگاه، روی طرح اجندای جرگه بحثی صورت گرفته، فیصله گردید که نخست، بزرگان اقوام بلوچ، ترین و کاکر را وادار نمایند تا از پرداختن مالیه به حکومت صفوی ابا ورزند. بدین ترتیب گرگین مجبور میگردد تا لشکری را بدان صوب اعزام کند. آنگاه، راهی برای قیام باز خواهد شد. به همین گونه مردم آن نقاط، از پرداخت مالیه سرپیچی نمودند. گرگین، يك فوج شش هزار نفری خود را به سوی بلوچستان اعزام کرد و خودش نیز بدنبال آنها با يك کندک سوار بدان سو روانه گردید. از میرویس خان تقاضا کرد که با لشکر قومی خود، در ده شیخ با وی یکجا شود. میرویس خان، يك لشکر قومی هفتصد نفری را آماده کرد و در نقطه معین رسیده، خود را برای انجام هدف ملی نزدیک یافت و در آستانه پیروزی قرار گرفت. شب هنگام، به طور ناگهائی بالای کندک او تعرضی را به راه انداخت که در اثر آن گرگین و تمام قوت های آن کشته شدند. این نخستین گام عملی در راه قیام شمرده می شد و در شهر

کندهار، هزاران نفر از قوت های عسکری دیگر نیز موجود بود که بدست آوردن شهر، با موجودیت آنها، آسان به نظر نمی رسید. در این هنگام، میرویس خان از آگاهی و تدبیر زیادی استفاده نموده لباس گرگین را به تن کرد و عساکر خود را نیز با البسه قوت های کشته شده گرگین ملبس نمود و مجهز با سلاحهای آنها ساخت. سپس سوار بر اسبها گردیده، به سوی شهر کندهار شتافتند. عساکری که در شهر بودند، گمان نمودند که گرگین و فوج او بازگشت نموده اند. در این فرصت، میرویس خان با لشکر خود يك حمله سریع بالای آنها نموده همه افواج او را پاشان و از هم گسیخته گردانید. با این وضع، عملیاتی صورت گرفت که بسیاری قوای بیگانه کشته شدند؛ عده یی از آنها زنده دستگیر و عده یی نیز فرار نموده و قیام پیروز گردید. بدین ترتیب، در کندهار سلطه و حاکمیت صفوی های متجاوز به پایان رسید.

در سال ۱۱۱۹ ه.ق (۱۷۰۷م) میرویس خان به حیث رهبر و زعیم ملی، اداره امور را بدست آورد و پایه های يك حکومت آزاد ملی بنا نهاده شد. سپس آن عده قوای شش هزار نفری که به کاکرستان و ژوب فرستاده شده بود، با اطلاع یافتن از نابودی و تار و مار شدن قوت های گرگین، بار دیگر، به سوی کندهار حرکت نمودند که از طرف افغانها، درس بزرگی به آنها نیز داده شد. عده یی از ایشان نابود گردیدند و برخی دیگر وادار به فرار شده و خبر شرم آور شکست خویش را باخود به اصفهان بردند.

پس از آن، حکومت اصفهان، چند بار دیگر نیز، به منظور انتقام گیری و بدست آوردن کندهار، قوت های چند هزار نفری به افغانستان فرستادند که در هر بار، با شکست های شرم آوری رو به رو گردیدند و درس عبرت بزرگی به آنها داده شد.

میرویس خان نیکه با نهایت فهم و هوشیاری و تدبیر، برای تنظیم و استحکام امور ملکی و نظامی وطن، به کار پرداخت. با مشوره بزرگان تمام اقوام، مناطق از دست رفته اطراف و نواحی به حکومت مرکزی کندهار ملحق گردید و در زمینه ایجاد وحدت ملی از هیچگونه کوشش و تلاش خستگی ناپذیر چشم نپوشید. وی تا آخرین لحظات زندگی، خود را به نام پادشاه یا امیر نمی پنداشت و هیچگاه از تشریفات درباری بهره مند نبود، بلکه به صفت یک رهبر قوم با هر کسی رفتار و سلوک عالی می نمود. مردم، بدون کدام واسطه، عرض و تقاضای خود را به وی تقدیم میکردند. کارهای حکومتی را در روشنی دساتیر دین مقدس اسلام و از راه مشوره، با در نظر داشت عدل و انصاف به انجام می رساند. به اساس همین خدمات بالرج و جاودانه اوست که در دلهای هزاران نفر از مردم ماجای خاصی یافته و با احترام و قدرشناسی، به این شخصیت بزرگ ملی "لقب" افتخاری "نیکه" داده اند.

میرویس نیکه، به حیث یک رهبر ملی افغان پس از ۷ یا ۸ سال خدمات فراموش ناشدنی و بزرگی، در ۱۱۲۷ هجری قمری (۱۷۱۵م) فوت نمود و به غرب شهر نو کندهار در قریه کوکران به خاک سپرده شد.

مآخذ:

- ۱- بینوا، عبد الرؤف، میرویس نیکه، پښتو ټولنه، ۱۳۲۵هـ.ش
- ۲- حبیبی، عبد الحمی (پوهاند)، د افغانستان لنډ تاریخ (د داؤد وفا ژباړه) دانش خپرندویه ټولنه، پشاور، صص ۲۶۶-۲۷۰.
- ۳- کاکړ محمد حسن (پوهاند - داکتر) زما یا دفاع، دساپی د پښتو څپر نو او. پراختیا مرکز، پشاور، ۱۳۷۷هـ.ش، صص ۱۲۳-۱۳۵.
- ۴- هوتک امان الله (دخیلواکی لمر څرک، چاپ دوم، دانش کتابخانه، ۱۳۷۸هـ.ش.

فراه بشتابد و در سال ۱۱۴۴ هجری قمری (۱۷۳۱م)، به قندهار برود، در این زمان، شاه حسین پسر میرویس نیکه به قندهار حکومت میکرد. وی عازم دربار گردید، اما شاه حسین به اساس اختلافات قبیلوی و خطر احتمالی دیگری، ذلفقارخان و برادر کوچکش احمد خان را که پسر ده ساله بی بیش نبود زندانی کرد و آنها تا ۱۱۵۰ هجری قمری (۱۷۳۷م)، شش سال بندی بودند. در آن سال که نادرافشار قندهار را متصرف گردید، وی این دو برادر را با دیگر زندانیان آزاد ساخت. طوریکه در برخی از اسناد تاریخی آمده، این زندان، حیثیت مدرسه بی را برای احمد شاه بابا داشت که در آن چه بسا علوم دینی و ادبی را آموخت.

نادر افشار که قصد تصرف هند را در سر می پروراند، می خواست در این تعرض از افغانها استفاده کند. بدان رو ظاهراً از رویه بسیار ملایم کار میگرفت و تعداد زیاد افغان ها را، داخل فوج خود نمود و منصب های بزرگ ملکی و عسکری به آنها داد. برای برادر احمد خان، ذلفقارخان نیز، مقام جمع آوری مالیات مازنداران را سپرد. در ۱۱۵۴ هجری قمری (۱۷۴۱م) احمد خان در قوای عسکری نادر افشار به حیث يك افسر لشکر درانی شامل شد و در زودترین فرصت به اثر درك و درایت و آگاهی و دلاوری خود مورد اعتماد زیاد نادر افشار قرار گرفت و از شخصیت های مورد نظرش گردید. بدین رو، در اکثر سفرها، با وی همراه بود و در بسیاری از مسایل ملکی، اداری و عسکری، آگاهی و تجربه حاصل نمود. در سال ۱۱۶۰ هجری قمری (۱۷۴۷م) که نادر افشار، در "فتح آباد" خبوشان کشته شد؛ احمد خان و دیگر بزرگان افغانی همراه با لشکر خویش به قندهار برگشتند. چند روز بعد، بزرگان

قبایل افغانی، برای تعیین و انتخاب زعیم وطن، در زیارت شیر سرخ شهر کندهار، به تدویر يك لویه جرگه پرداختند. در این جرگه که چندین روز ادامه داشت و بزرگان قبایل مثل جمال خان بارکزی، نور محمد خان غلجی، نصرالله خان نوروزی و دیگران شرکت داشتند، در میان هم، روی مسئله تعیین رهبر، به توافق نرسیدند. در روز نهم جرگه، يك ملنگ به نام صابر شاه که در زیارت شیر سرخ می زیست، از چپر خود بیرون شده، چند خوشه گندم از مزرعه متصل حظیره برکند و به جرگه پیشنهاد نمود که اجازه تعیین رهبر را به او بدهند. اعضای جرگه متفقاً پیشنهاد وی را پذیرا شدند. آنگاه بالای احمد خان دست نهاد و خوشه های گندم را روی دستار وی گذاشت. بدین ترتیب، احمد شاه بابا به صفت رهبر و زعیم کشور تعیین و انتخاب گردید و لویه جرگه شیر سرخ، با موفقیت پایان یافت.

احمد شاه بابا زمانی حاکم شد که وطن ما به اثر مداخلات خارجی و اختلافات داخلی و قومی و قبیلوی، مبدل به ویرانه گردیده و وحدت ملی یی را که چندین سال قبل میرویس نیکه اساس گذاشته بود، کاملاً بهم خورده و دیگر وجود نداشت. از این جهت، در آن وقت برای فراهم ساختن زمینه های ترقی و پیشرفت، به ایجاد آزادی و تأمین وحدت ملی، ضرورت زیادی احساس میگردید که باید در زمینه پا تدبیر زیاد، کارهای ارزشمندی صورت بگیرد. به منظور رسیدن بدین آرمان، نخست ساختار تشکل امور نظامی و مسایل ملکی و اداری، لابدی پنداشته می شد.

احمد شاه بابا گذشته از این که در مسایل نظامی و امور سیاسی، شخصیت آگاه، دلاور، صاحب عزم و اراده بود، با عنعنه و روحیه افغانها نیز آشنایی کامل داشت. او میدانست که بدون کمک و پشتیبانی

سالم اقوام مختلف و بی در نظر گرفتن مشکلات آنها، امکان پیروزی دشوار است. بدین رو، نخست از همه، وی به همدستی بزرگان تمام اقوام، یک شورا بوجود آورد که همه فیصله ها از راه مشوره ها و جرگه صورت بگیرد. بدین ترتیب، با مشوره این شورا برای تأمین امنیت کشور، زمینه بوجود آوردن یک دستگاه نظامی، ملکی و اداری را فراهم آوردند که با نظریات همگانی، اشخاص وطن دوستی در رأس کارها و ادارات مقرر شدند. بعد از ساختار دستگاه های ابتدایی در مسایل نظامی و اداری، روی زمینه های تأمین وحدت ملی کار شده، مسأله یک حکومت آزاد مرکزی را رویدست گرفت. هنوز سه ماه از پادشاهی آن نگذشته بود که با مشوره شورا از تمام نقاط دور و نزدیک وطن، بزرگان اقوام را دعوت نمودند و یک لویه جرگه را دایر کردند. در آن تجویز به عمل آمد که تمام نقاط از دست رفته سرحدات افغانی یکبار دیگر ملحق به حکومت مرکزی گردد. اعضای شورا، این تجویز ملی را پذیرفته، چنین مشوره دادند که نخست به سوی شرق جانب غزنی، کابل و پشاور پیشروی را آغاز نمایند و بعد به طرف غرب روانه گردند.

احمد شاه بابا، این فیصله جرگه را در عمل پیاده کرد. وی بدین صورت، اول به جانب شرق و بعد به سوی غرب چند مرتبه لشکرکشی نمود، که در هر بار پیروزمندانه برگشت. وی موفق گردید که همه مناطق افغانی را که در شرق توسط مغلان هند و در غرب حکومت صفوی در تصرف خود آورده بودند، فتح کند.

بدین گونه، موفقیت هایی زیاد بدست آورد و اقوام و قبایل خورد و بزرگ افغانی را، زیرحاکمیت یک دولت مرکزی جمع نمود. روی این اصل، با تعیین حدود سیاسی و جغرافیایی، یک حکومت مستحکم و متحدی

ایجاد کرد و نامش را "افغانستان" گذاشت.

احمد شاه بابا، در دورهء زمامداری خود، گاه گاه، به اثر تقاضای وقت و یا به منظور به سر رساندن مسؤلیت ملی و اسلامی اش، مجبور می گردید که از سرحدات کشور گذشته، به دهلی پا بگذارد و از طریق غرب به مشهد و همین گونه تا بخارا لشکرکشی کرده، آن کشورها را فتح نماید.

اما وی از این تعرضات، هیچگاهی چنین هدفی نداشت، که مثل دیگر فاتحان، به منظور بیان آوردن يك امپراتوری بزرگ به راه افتد. او نسبت به وطن خود، آنقدر محبت داشت که تمامی تاج و تخت دهلی را برابر با دشتهای خاره و کوه های کشور نمی دانست. هدف او در اصل آن بود که به متجاوزین کشورهای بیگانه، طوری درس عبرت بدهد که هیچگاهی، بار دیگر به کشور افغانها، با چشم بد نگاه نکنند. از سوی دیگر، سفر وی به سوی هند، بنا به دعوت رهبران اسلامی و روحانیون و علمای دینی و مذهبی بخصوص "شاه ولی الله (رح)" صورت گرفت که در آنجا، مسلمانان هند از دست اهل هنود، کاملاً به ستوه آمده بودند. بنابراین بخاطر نجات دادن مسلمانان، لشکرکشی احمد شاه بابا در هند، به نام يك زعيم مسلمان فرض عین شمرده می شد.

خلاصه این که احمد شاه بابا، يك شخصیت دین دوست، وطن خواه، علم پرور، عادل و مهربان و دارای اخلاق عالی اسلامی و سجایای نیک افغانی بود. وی هم يك عالم و ادیب و هم يك قهرمان و فاتح به شمار می رفت.

در دورهء حکومت چند سالهء خود، کارنامه های عالی و با ارج و فراموش ناشدنی کرده است که با خط زرین ثبت تاریخ گردیده و هر کدام

از آن، برای نسل های امروز و آینده، درسی از شهامت و غیرت و مردانگی است.

وی، خدمات شایان، از رشمنند و فراموش ناشدنیی برای وطن انجام داده است که تا ابد باقی مانده و نامش را در دلها همیشه زنده نگه میدارد. از همین سبب است که در تمام اندیشه ها، جایگاه خاصی داشته و مردم سرزمین ما از خورد تا بزرگ، با احترام زیاد "بابا" خطابش می کنند.

این رهبر بزرگ ملی وطن، پس از ۲۶ سال خدمات ارجناك و قابل قدر، در ۱۱۸۶ هجری قمری (۱۷۷۲م) در شهر کندهار فوت نمود.

مآخذ:

- ۱- پوهاند عبد الحمی حبیبی، (مؤلف) محمد داؤد وفا، (مترجم): دافغانستان لنه تاریخ، "دانش خپرندویه ټولنه"، پشاور، ۱۳۷۸هـ.ش، صص ۲۸۲-۲۸۷.
- ۲- غبار میر غلام محمد، (مؤلف)، امین الله دریخ، (مترجم)، احمد شاه بابا افغان، دانش خپرندویه ټولنه، پشاور، ۱۳۷۷هـ.ش.
- ۳- بینوا عبد الرؤف، د افغانستان نومیالی، جلد سوم، د اطلاعاتو او کلتور وزارت، ۱۳۵۶هـ.ش.

قیام ملی را با عزم متینی آماده ساختند. امین الله خان لوگری در منطقه خود، مردم را بر ضد انگلیس ها تشجیع نموده، به جهاد و مقابله علیه آن ها دعوت نمود. بالاخره در قیام، که به سال ۱۲۵۷ هجری قمری، صبح دوم نوامبر (۱۸۴۱م) عملاً آغاز گردید، نقش سازنده و بزرگی به جا نهادند. همین سان، در تمام جنگهایی که ضد انگلیس ها در شهر کابل و اطراف و نواحی آن به خاطر از بین بردن متجاوزین از میهن به راه افتید؛ امین الله خان لوگری نقش با ارزشی را عهده دار بود که با قهرمانی و فداکاری بیش از حد، غازیانه مقام رهبری را بدست داشت.

به سلسله همین قیام بر ضد انگلیس ها و برخلاف دست نشانده آنها شاه شجاع، ضمن يك جرگه خاص غازی ها، نواب محمد زمان خان به حیث رهبر قیام و امین الله خان لوگری به صفت نایب و معاون او تعیین گردید که بدین مناسبت، به نایب امین الله خان هم مشهور است.

وقتی که قوای انگلیس، از شهر کابل خارج گردید و شاه شجاع کشته شد، امیردوست محمد خان در هندوستان، به دست انگلیس ها زندانی بود. همزمان، فتح جنگ پسر شاه شجاع، در بالا حصار کابل اعلان پادشاهی نمود. برای این که از اغتشاش و خونریزی جلوگیری شده باشد، روی يك مصلحت ملی، امین الله خان لوگری با آگاهی و تدبیر خاصی، غازی محمد اکبر خان را وزیر فتح جنگ تعیین کرد. لیکن بدبختانه، این فیصله تا زمان زیادی عملی نگردید و قوای انگلیس به سرکردگی جنرال پالک، به کمک و حمایت فتح جنگ وارد کابل گردید. وزیر محمد اکبر خان به سوی بامیان شتافت. نواب محمد زمان که انگلیس ها وی را دوست خود می پنداشتند، از مقاومت دست کشید و به خانه خویش نشست. بسیاری از رهبران مجاهدین ملی شهید شده، غازی ها همه

پراکنده گردیده بودند. در این زمان، یگانه شخصیتی که در میدان قیام و مقاومت به جا ماند، امین الله خان لوگری بود. وی از منطقه پروان غازی ها را گرد آورده و در تپه های استالف، علیه قوای متجاوزین به مقابله سختی پرداخت و تا آخر، از مقاومت دست نکشید. از همین رو، بسیاری از مؤرخین انگلیسی، وی را دشمن آشتی ناپذیر و درجه اول خود معرفی میکنند.

وقتی که امیر دوست محمد خان پادشاه شد، این مرد غازی و قهرمان را به اشاره انگلیس ها، یا جلوگیری از خطر احتمالی نسبت به خود، در بالاحصار زندانی نمود که در سال ۱۲۷۴ هجری قمری (۱۸۵۷م)، همانجا فوت نمود.

مآخذ:

- ۱- بینوا، عبد الرؤف، د افغانستان نومیالی، دریم ټوک، د اطلاعاتو او کلتور وزارت، ۱۳۵۶هـ.ش، ۵۰۹-۵۱۱ مخونه.
- ۲- حَلَمی، محمد ولی، زموږ غازیان، دافغانستان دعلومو اکاډمیی، ۱۳۶۸هـ.ش، ۲۹-۳۴ مخونه.
- ۳- ارشاده، اورنگ زیب، نومیالی غازی محمد شاه خان، بابکر خیل (تعلیقات)، ۱۳۷۳هـ.ش، ۱۶۴-۱۶۸ مخونه.

زندگانی نامه مختصر مؤلف

سید محی الدین هاشمی فرزند سید هاشم
متولد سال ۱۳۳۶ ه.ش - جوزا (۱۹۵۷ م - جون)
در بهیالی، کوزکنر - ننگرهار

تحصیلات:

ابتدائیه، متوسطه و ثانوی: لیسه دره، نور (فارغ ۱۳۵۶ ه.ش)
لیسانس: پوهنځی ادبیات، پوهنتون کابل (۱۳۶۱ ه.ش)
ماستری: دیپارتمنت پشتو، پوهنتون پشاور (۱۹۹۰ م)

وظایف:

الف - در کشور: استاد ادبیات پشتو در پوهنتون های کابل و ننگرهار.
ب - در محیط هجرت: استاد ادبیات پشتو در پوهنتون دعوت و جهاد، عضو
تدقیق، ترجمه و تألیف دایرة المعارف جهادی افغانستان و نصاب های
تعلیمی متحداسلامي و G.T.Z بیفیر. و عضو نویسنده، معاون و مدیر
مسؤل بعضی نشریه ها.

آثار:

(الف) چاپ: (۱) لیکوالی فن (۲) پښتو گرامر (ژباړه) (۳) د سردرو
توتیان (۴) ابدی ژوندي (۵) زده کړه چې ورزده کړې (ژباړه) (۶) په
افغانستان کې د کتابخانو تاریخي بهیر (۷) په افغانستان کې د دیني ښوونې
او روزنې تاریخي بهیر (۸) د پنځم ټولګی پښتو (۹) د شپږم ټولګی پښتو
(۱۰) په پښتو لنډیو کې انګیرنې، د افغانستان مشاهیر (همدا اثر).
(ب) نا چاپ: ادبپوهنه (۲) د ادبي اصطلاحاتو تشریحي فرهنگ (۳) د
ویناهنر (۴) لیدلی خوب (شعري مجموعه) (۵) د سرمنزله په لور (ادبي
ټوټی) (۶) د جهاد او مقاومت فرهنگي مرکزونه او خپرونې (۷) د هجرت په
لار او دیار (خاطرات) د روسانو د مزدور رژیم په زندانونو کې او ...